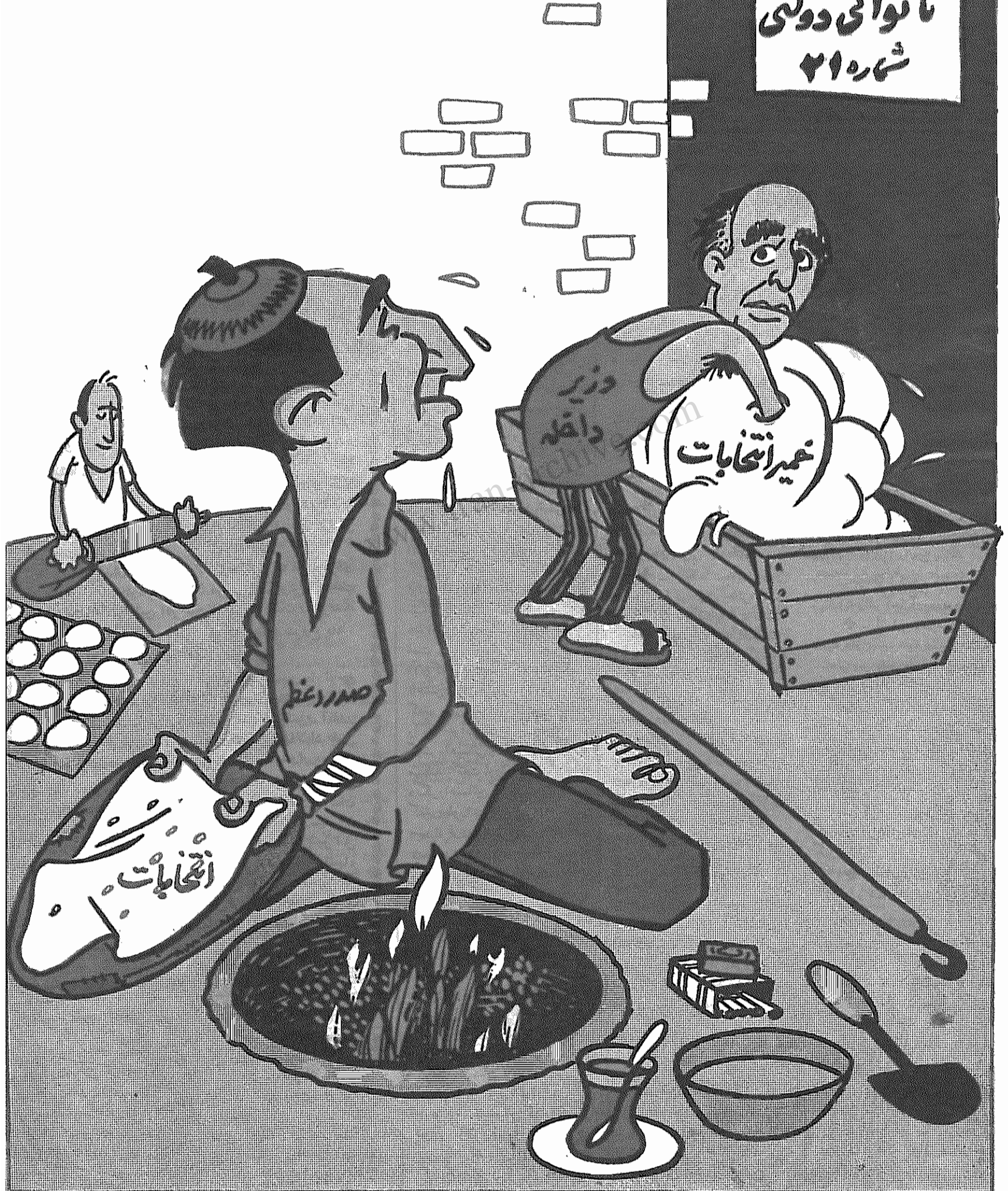


توتیہ

خمیر گیر:- شاطر آقا، تانور گرمہ پہنچا ہرہ!!

نانوائی دولتی
شمارہ ۲۱





جنبه چلو گبابی انتخابات!

بعقیده کا کا امروز مسئله انتخابات چنان موقعیتی پیدا کرده که از نظر همه، حلال مشکلات شده یعنی من و تو او، ما و شما و ایشان و خلاصه همه و همه ناآسمانه اینطور فکر میکنند که وقتی کار انتخابات خاتمه پیدا کند تمام مشکلات اجتماعی و حتی مشکلات فردی ما در یک چشم بهمزدن حل خواهد شد!

میدو نیدعلت پیدا شدن این فکر در مخیله ما چیه؟ - علنش اینه که ما تا زمانیکه مجلس داشتیم از «اسباب بزرگی» چیزی کم و کسر نداشتیم مثلا نرخها اونقدر ارزان بود که نفت را باون قیمت ارزان به کنسرسیوم چی ها دادیم، سطح زندگی بقدری بالا بود که مردم تا سونهارو پشت بوم میخواستن زمین میخورند و اونهایی هم که خونه و زندگی نداشتند میرفتند تور اهروی زیر زمین تو پخونه ساندویچ پنیر میل میکردند کار بقدری زیاد بود و بیکاره بجدی کم که دستگاههای دولتی وقتی به استشارا احتیاج پیدا میکردند و از «بیکاره های خارجی» استفاده میکردند صنایع ملی اونقدر گسترش داشت که ماهها فرصت نداشتند سرشو و بخاروندند، دادگستری با اندازه ای داده میگسترده صدای داد و فریاد کسی را نمیشنید، فرهنگ چنون عمومیت پیدا کرده بود که اگر پسر یک بقال هم میتونست ماهی سیصد تومن کرایه بده تو خیابون فرهنگ دونات اطاق بهش میدادن.

خلاصه وضع مردم از هر حیث مرتب بود و حالا حق دارن که آسمانه یا نا آسمانه پیش خودشون فکر کنن که وقتی انتخابات فیصله پیدا کنه اوضاع برو فوق مرادشون خواهد شد!

اما بعد از سه سال آرزو انتظاری که مردم برای شروع انتخابات کشیدند و دولت مرتب پشت گوش انداخت چطور شده که مسئولین امر بهو تصمیم خودشان را گرفتند و قراره انتخابات تو همین یکی دو هفته شروع بشه، و مطالبه که باید بمانه برای بعد!

ایضا بعقیده کا کا وظیفه مسئولین امور با توجه با انتظار سه ساله مردم اینه که کار ساده ای مثل انتخابات را بازم آنقدر لفتش بدن و آنقدر تیر و مرداش کنن و آنقدر از دنده شهر یور به دنده مهر بیان از نش که تا ابد الاباد طول بکشه و در نتیجه مردم تا آخر عمر هم به منظور امیدوار بموندن و البته مسئولین امور بهتر از خود کا کا با این نکته عمیق فلسفی واردند که لذت هر چیزی تا وقتی باقیست که انسان با آن چیز ترسیده باشد و همینکه به مطلوب خود رسید آن لذت از بین خواهد رفت. مثلا کسیکه با یک عمر نان و پنیر سق زده اگر وعده یک ظرف چلو گباب باو بدن ممکنه یک ماه حتی دو ماه آرزو بهش اون یک ظرف چلو گباب خوش باشه ولی همینکه چلو گباب به رازد عشقش فروکش میکنه - فرق نمیکند انتخابات هم مثل چلو گباب به چون بالاخره یکسرس بجلو گباب بسته است!

کا کا توفیق

شماره هفتم

زینب با هاشم

همراه با عینک سحر آمیز و عکسهای سه بعدی (برجسته) با ۳۲ صفحه کاریکاتور - داستان - شعر - لطیفه - نکته - منتشر شد از روزنامه فروشهای سراسر کشور به قیمت فقط ۱۰ ریال بخورید

توفیق
نویسنده: شادمان جریقی
محل چاپ: تهران، خیابان ولیعصر
تلفن: ۳۹۶۷۳۱
پایگاه: بلوار سپاس

ترکی نیم بزل!

تا کسی مسئله منی!

عرض ایلیم آقام خدمتینه که بنده دون کچه دستپاچه دستپاچه کار داشتم کاجا کاجا دیده کردم رفتم خیابان حاشیه سی ایستادم تا آخرش بیردانه تا کسی گلدی. دستم را ایست علامتین بلند کردم اهرم ترمز ایلددی؛ گفت هارا کدیرسن؟... گفتم باقا پوق، گفت بالاه بیا بالا، داخل تا کسی که اولدوم، دیدم غیر از بنده، ایکی نفر دا آنجا نشسته کرده اند، بارهم دارند، باخو دم گفتم یاخچی... چاره یوخودور. خلاصه ماشین آتیش ایلددی رفت رفت. تقریباً هنوز یوزقدم نرفته کرده بود، کینه ترمز کرد... همچی ترمز، که منیم پیشانیم کارامب خورد صدنلی جلوا! گفتم آلاه پدرش مادرش بیمارزد این چطور ترمز ایلدماخ است؟!... آخرنه هر چند قدم ایستاده میکنی؟ یارو راننده انگار ارباب است که نو کرش را باخماخ میکند. بر گشت منه گفت: «مگربو ماشین درست است!!»

دیدم: یوخ بابا، درست نیست، تا کسی است. حالا که تا کسی است سن حق نداردا یضافه سوار کوند... راننده بو یوردی: فتولی موقوف!

منیم جیغ داد کردم گفتم: نیه تخلف میکنی؟!... شهر صاحبی وار... اداره وار... راهنمایی وار... ما موروار... نیه تخلف ایلدسن؟!... همچی که دید بنده بو جور اعتراض میکنم. بلند بلند خنده کردن کرد!... منیم عصبانی اولدیم، گفتم نیه خنده خنده میکنی؟!... گفت برای اینکه دیوانه نی!... گفتم دیوانه پدرش است... من حسابی حرف میزنم... الان کدیرم راهنمایی شکایت میکنم... ناجنس دررا باز کرد فرمودی اعلی!! گفتم یعنی نمئه؟!... گفت گرایهات را بده آنوقت گت شکایت ایلد!!... گفتم راهنمایی پدرت را در آورده میکند. گفت ارواح پدرت، حالا دیگر راهنمایی کلای پشمی یوخودور گفتم چطور؟!... گفت... راهنمایی صب تا غروب منی جریمه میکنی چپ میروی جریمه میکنی راست گت میش میگوئی باید جریمه اخ کونی.

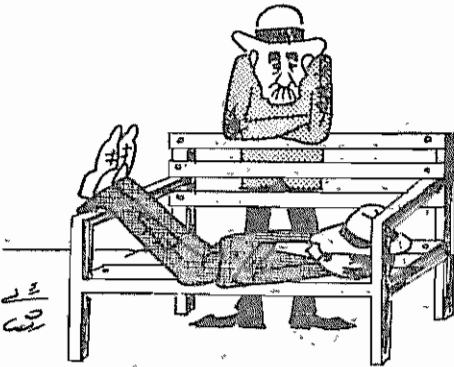
خب پدر آموزی دیده مگه منیم مداخل چیقدر هستی که اینهمه جریمه مریمه اخ کنی؟! من دیلید تخلف کنی، سو رعت روی شصت بگیرنی تا سر و ته دخل جور بیانی، راهنمایی د خودش خبر دارد چون اگر من خلاق نمکنی راهنمایی دا دروازه نداری... پیش منی مجبور نی گوشت، پوست، روده، موسافر همه ترا قاطی باطی سوار کنی از همه مهمتر بودور که راهنمایی خودش بولاری همه را شنیدند! کن نداند که راهنمایی اولماز... منی مات و مبهوت اولدوم!

همه چی حاضره!

«مگر میرفت استاد علم چات!» یکی گفتا که بس آهسته کاری، تو آن روزی که رفتی روی مسند بما گفتی دو ماهه انتخابات بجای حرف و وعده چون امینی کنون آن وعده ها کو، آن عمل کو جوایش داد آن استاد دانا: که جانا حرف بی ربطی زدی تو نمیبینی مگر کارا شده جور (حاضر به ترکی یعنی حاضر!)

خری میبرد، بارش انتخابات در این ظرف سه سال اندر چه کاری! هزاران وعده دادی قد نیمقد شود انجام در شهر و ولایات عمل دارم هوایی و زمینی دو ماه مدت ضرب الاجل کو؟ سریع و واضح و باخط خوافا! مگر شش ماهه دنیا آمدی تو؟ وسایل جملگی گردیده حاضر!!

به اقدامات مثبت هم نیگا کن حدود رأی شان ثبت دفاتی از آن خوب خوبه هاش گردید منظور که بشناسم ترابی پوزت و بی هارت فقط... مانده است «جزئی!» انتخابات



- چرا اینجا خوابیدی؟
- خیلی خسته ام
- از چی؟
- از بیکاری!

(بقیه میون کلامتون شیکر)

البته ما بایستی برای این افلام واردانی پول بپردازیم - چه حاجی زاده ای؟! - از لحاظ تجارت جهانی مقام دوم را در جهان حائز هستیم - خدا بریکت به نفت مابده - ملتی مانند انگلستان باید بتواند کشتیهای خود را آزادانه در اقیانوسها عبور دهد. - کفتی که قابلی نداره، شما میتونید همه جا آزادانه هوشک بدوانید! - نویسندگانی در جراید شما و در خاور میانه بخصوص ایران فکر میکنند بین انگلیس و آمریکا رقابت شدید سیاسی وجود دارد. - نه ما اینجوری نمیگیم - ما میگیم در موقع تقسیم دعواتان میشه والادر در داشتن وور مالوندنش که ابدا! - هدفهای انگلستان و ایالات متحده در خاور میانه و ایران هیچگاه نزدیکتر از امروز نبوده است. - بیچاره هدف! - نفت خون حیاتی است که اقتصاد ما بر اساس آن میچرخد. - بیا که اولدوم، بیردانه: تف، انداختن زمین، شیطان به لعنت کردم تازه دیدم لباس سیاه روغنی است. - های بالام راننده... هر کجا هستی سرو کارت با همان راهنمایی... خسته باشی کیشی!!

- «خون» کفتی یاد خونهای که سر رفت ریخته شده افنادیم! - انگلستان سرمایه عظیمی را در توسعه صنعت نفت خاور میانه بکار انداخت. - بچه ها که گفتین اون سرمایه راز کجا آورده بود؟! - از این نظر مادر این ناحیه دارای سرمایه عظیمی هستیم - پس باین حساب ماهایه چیزی هم بشما بدهکاریم! - با افرادی که شایعات مبنی بر اینکه انگلستان در امور داخلی ایران دخالت میکند، منتشر میکنند باید بتوان دیوانگان خطرناک رفتار شود. - گر حکم شود که مست گیرند - در شهر هر آنچه هست گیرند! - ما طالب آن هستیم که کشور شما را دارای وضع ثابت فعال و نیرومند ببینم. - آخ... حالادیکه... مال منی! - انگلستان بعنوان یک متفق شاد سازمان پیمان مرکزی دوستی قبیمی است. - کی میگه کچه...؟! - ما آنچه زانکه در قوه داریم برای رسیدن شما به رفاه خودتان بکار خواهیم برد - والله تا اونجائی که مامیدونیم هدف ما اینه که خیال شما راحت باشه!!

میون کلوم شهر تار در باره

شیکر میون کلوم شهر تار در باره
برنامه شهر تار
شهر تار - در سال گذشته
شهرداری تهران دو برنامه یکساله
و پنجساله تنظیم کرد

کاکا - ... که تا پنجاه سال
دیگه مردم بکن : - بد بده !
- در برنامه یکساله
(برنامه سال جاری) در حدود ۲۲
میلیون ریال اسفالت و تعمیر خیابانها
و جدول کشی داریم .

- لایه این جدول هارا هم میدین
بمردم که برای سرگرمی حل کنن
- سقمه این کارها کتون
آماده شده است .

- چه کنیم تا این زحمتا
- طرح آبیاری درختان
شهر با پانزده چاه جدید که اخیراً
آماده گردیده است بجزایان گذاشته
شد .

- بچهها بازمیخوان براتون
چاه بکنند !
- برنامه دیگر تعمیر زیاده
روهای شهر است .

- و برنامه دیگر کرش تعمیر
پیاده روهای حیاب !
- شهرداری بمالکین اخطار
میکند که خودشان طرح را اجرا
کنند .

- زحمت کشیدن! دست شما
درد نکنه ؟

- همچنین در مورد زیبایی
شهر و دیوار کشی اراضی غیر محصور
و امثال آن اقداماتی شده است .
- ببخودنمیرین سالن زیبایی
واز کنین !

- برنامه دیگر شهرداری
ساختن آبنیزگاه های عمومی است .
- رحمت !
- ایجاد گورستان جدید
جزو برنامه امسال است .

- خدا پدرتونو بیمارزه که
یک کار عام المنفعه هم انجام دادین !
- یکی از مهمترین برنامه
های شهرداری کنترل نرخ خواربار
و ارزاق عمومی است .

- ممکنه خواهش کنیم که
دیگه کنترلتی نکنین ؟
- برای عرضه محصولات
کشاورزی دو میدان در شمال و

جنوب شهر تأسیس میشود .
- چه عجب که به دفعه هم
اسم «شمال و جنوب شهر» باهم آمد
- در مورد تأمین نان و
گوشت و تعدیل قیمت آنها نیز
طرحهایی تهیه شده .

- آکه با طرح ، کار درست
میشد خیلی جلوتر از شما نون ما
توروغن بود .

- از همشهریان عزیز توقع
دارم از هیچگونه همکاری درین
نکنند .

- همشهری ! ما که مثل شما
«کار» نداریم که «همکاری» کنیم !
شیکر میون کلوم صدر اعظم در
مراسم افتتاح باشگاه فردوسی
صدر اعظم - خیلی خوشوقتم
که این باشگاه در این محل تأسیس
شده و امروز افتتاح شد .

کاکا - ما هم خیلی خوشوقتم
که روزی سدمرتبه (صبح و ظهر و
شب) ارشدین «خیلی خوشوقتم»
شما خیلی خوشوقت میشویم !

- از اینکه ریاست افتخاری
این باشگاه را دارم احساس غرور
و افتخار میکنم .

- مواظب باشین صورتتان
«غرورخوونی» در نیاره !
- انشاءالله در سال آینده
قدمهای مهمی در این راه بر میداریم .

- حالا بازم بگین چرا صدر اعظم
مدال ورزشی گرفته - پس این
پرشهای سه گام جیه ؟
شیکر میون کلوم صدر اعظم
در مراسم زدن کلنگ يك دبستان
در وصفنارد

صدر اعظم - برادران و خواهران
عزیزم ! مدتی این مثنوی تأخیر
شد
کاکا - نکفتم ما فقط با
«مثنوی» سروکار داریم ؟
- مدتی است از دیدار
برادران و خواهران عزیزمان در نقاط
دور افتاده جنوبی شهر محروم شدیم
- خجالتان ندین دیگه !
- وقفه ای که متأسفانه
در کار شروع ساختمان دبستانها و
کلیه شئون مملکت شما بیهوده تأسف
ما گردید .

نگرانی؟!

خرید قند و شکر از شوروی تصویب شد

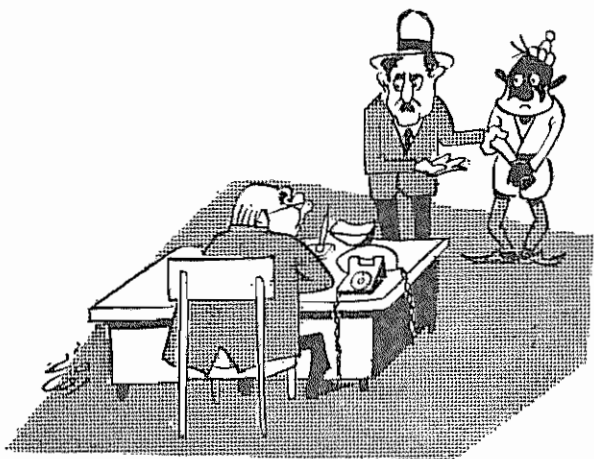
«تقداری»

گفته‌ش چیست دلیل تب و تاب
خبرت نیست که دولت بشتاب
شکر و قند به میزان نصاب
عملی عادی و کار است صواب
علت ترس من این است جناب!
ز آب دریا بشود خیم و خراب
باز هم رابطه «شکر آب»

دیدمش غمزده و افسرده
سر تکانداد و بگفتا که : مگر
کرده از کشور روسیه طلب
گفته‌ش! اینک غم و غصه نداشت
گفت خورف تو صحیح است اما
: که اگر کشتی شکر توی راه
ترسم از حاصل آن آب و شکر

«محتکرین قند و شکر جلب خواهند شد»

جراید



قرنان ، نزرگترین محتکرین قند و شکر را جلب کردم !!

- ما هیچ اصراری نداریم
که دانشجویان بایران برگردند .
- و بر تعداد بیکاره ما بیفزاید
- از کجایمان دانید که فلان
بچه دهقان استعدادش از شما کمتر
باشد ؟

- اینومیکن مبارزه با بیسوادی!
- دانشجوی تهرانی و مشهدی
و شیرازی و اصفهانی هم حق دارند
- ولی کیه که بهشون بده!
- تحصیل خوبست ولی
بعد از آن مرحله تجربه است .

- خدا پدرتونو بیمارزه که
خیال اینها راهم راحت کرد .
- امیدوارم از این گفتار
مکدر نشوید چون لازم میدانم شما
را از انتباه در آورم

- ای بابا ، این دوره کیه
که از اشتباه در نیومده باشه ؟
- اشتباه اینست که جوان
نداند تاچه حد باید توقع داشته
باشد .

- اصلا جوان چه حقی داره
توقع داشته باشه ؟
- شیکر میون کلوم ایلچی
جدید انگلیز در اولین نطق
مهم ! سیاسی

ایلچی - انگلستان جزیره ای
است کوچک و پر جمعیت
کاکا - ولی خدا بریکت
باشته اش بده !
- ما فقط قادر به تأمین
قسمت کوچکی از احتیاجات حیاتی
کشور خود می باشیم .

- مابقی شم از هر کشوری که
دستتون رسید بیه چیزی تلکه
میکنین !
- امروزه انگلستان نمی
از خواربار خود را از خارج تهیه
میکند .

- امان از این «تهیه»
نفسه اکه منم...

- خب ، اینهمه زحمت و
سازندگی به رفع خستگی هم لازم
داره!

- ما در دنیای زندگی
میکنیم که طی مسافت دور کره
زمین بیش از یک ساعت بوسیله
سفینه های فضائی بطول نمی انجامد
- و طی مسافت توپخونه تا
دروازه غار بیش از سه ساعت بوسیله
پنزشکت زائد بطول می انجامد!
شیکر میون کلوم وزیر خرچنگ
خطاب بدانشجویان ایرانی
مقیم آمریکا

دکتر چاخانلری - «خوشوقتم»
که با فرزندان عزیز مملکت آشنا
میشوم .

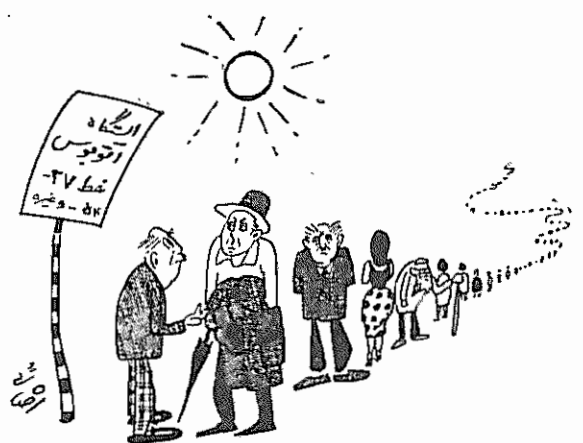
کاکا - مثل اینکه تنه شما
هم بته صدر اعظم خورده !
- شما در رشته هائی تحصیل
کرده اید که واقعاً برای مملکت
مفید است .

- ولی حیف که کارش نیست
- بحلاف آنچه نظر ما میشود
ایرانی بکشور خود علاقمند است
- اها ! مکه تظاهرات قدغن
نیست ؟

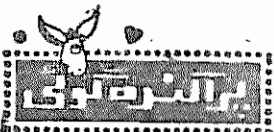
- پیران می میرند و شما
جای آنها را خواهید گرفت .
- بچه ها ، فعلا بنشینید با امید
آرزو

- کارما بدست خود ما باید
انجام گیرد .
- پس مستشار های خارجی
از کجانه ن بخورن ؟ !
- متأسفانه پیشرفت فرهنگ
آنقدر سریع بوده که پیشرفت کلی
مملکت متناسب آن نبوده .

- پس برای همینکه که دارین
جاوشومیکیرین ؟
- آقا و خانم آمریکائی
فیش برای خدمت بایران با الاغ
آمدند و حالا با جت میروند .



هوای باین گرمی ، چتر و پالتو برداشتی چیکار ؟



جمع و جور کننده - خ : چراغ موش

چو فردا بر آید بلند آفتاب
نیایی اثر دیگر از ماهتاب !
اراک - سجاده

گر که برسید چرا نطق مرا
نشینی

«گو تو خوش باش که ما گوشت
باحق نکنیم

«ای بیخبر بکوش که صاحب
خبر شوی !

زان پیش تر که دپلمه و در
بدر شوی

اوس حسین جهادی

«یکی رو بوی دید بی دست و
پای

بدو گفت: دیگر مخور قند و چای
«بگوازمین باین پیر خرابان»

که مجلس میشه باز ؟ ارواح
بابات

«حمید»

«ای ساربان آهسته ران
کارام چانم میرو»

با دیدن این ترخها برق از
دهانم! میپردا

حسن سه کله

اگر داری تو عقل و دانش و هوش
مکن انعام چاکر رافر اموش

«یارب بمن یاری بده تا خوب
آزارش کنم»

نوشت ندم ، آبش ندم ، زارو
گرفتارش کنم

تهران - اکبر نعمتی

«دوش در حلقه ما قصه کیسوی تو
بود»

تا دلش سخن از کله بیموی
تو بود

شوشتر - ژری جون!

«آنکس که بداند و بداند که
بداند»

شب تاب سحر نامه «توفیق» بخواند
«و آنکس که نداند و نداند که
نداند»

باید که بصحرار و دوغاز چراند
محمد رصا صراف زاده

«نگار من که بمکتب نرفت و
خط و فنوشت»

مدیر کل و وزیر و وکیل
مجلس شد .

محمد چماق

«تو که نابرده ای ره در خرابان»
بمجلس کی روی هیات

هیات !
ع - سبحانی

«از هماندم که در این تیره
دیوار آمده ام»

مادرم گفت که ببخود پی کار
آمده ام

جناب عالی

بفمائید کش میرویم
(۲ صفحه ۲)

«کار»

از کرمان: هوشتره

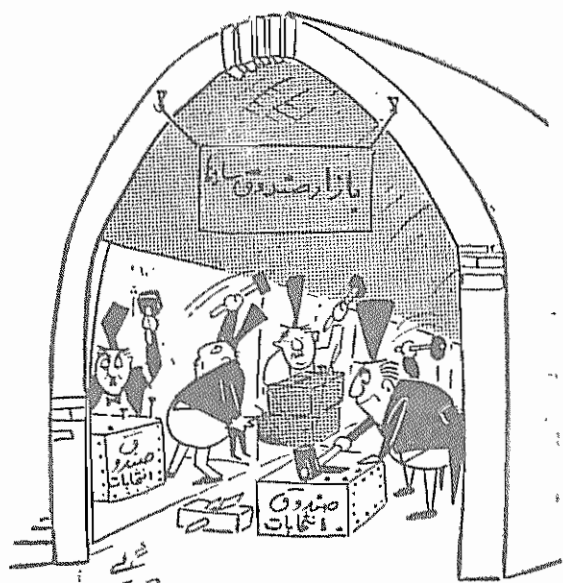
«برو کار میکنم گوی نیست کار» کمی کوشش و جستجو لازم است و گرنه بتحصیل علم و ادب بود همدست در همه زندگی تو خواننده گره هستی از جنس مرد کتون، دورما، دوره کاسبی است ترا از یکی مینمایم خیر هنر ساز در ملک چه دیده‌ای؟ ندیدی مگر زنگولی را، بچشم شود تا کپان روی پرده پدید تپه شود فیلم بر محورش وز آن پس شوه چهره تا بناک دگر بعد از آن کار اوسکه است چو کرد سپس «هر» زن و «هر» شناس

و گر جان من هستی از جنس زن رهی رو که رفتند بس ره روان توانی زیر جستگهای خویش باستودیو گر شوی راهبر «چو فردا بر آید بلند آفتاب» اگر گویم از نقش آینده‌ات ولیکن بمولا که دلخور مشو بود قصد من، بودن شغل و کار



بدون شرح!

با تأسیس پالنگاه تهران صادرات نفت تصفیه شده افزایش خواهد یافت .
دوبله؟!
 گفت با ساختن پالنگاه «صادرات» وطن افزون گردد گفتش ساده و بی پرده بگو: وطنم دوبله مغبون کردد؟!



بدون شرح!



نامه شد بد الحسن

اظهارات کاردار سفارت و نژونلا در تهران که خیلی صریح و بی پرده اعلام داشت: «مذاکرات با کپانهای نفتی بکندی بیستی میروم . اکنون زمان آن رسیده که کپانهای نفتی حمله گری و مفره رفتن را کنار بگذارند» مثل اینکه به مذاق بعضیها شیرین آمده چون روزیکه آقای وزیر دارائی برای شرکت در جلسه عالی اوپک صوبسویس عزیمت میکرد جسته و گریخته از دهان عده‌ای شنیده میشد که خوبست نمانده ما هم در جلسات نفتی مثل کاردار سفارت و نژونلا با نمایندگان کپانهای نفتی تند و صریح صحبت کند غافل از آنکه در ماه اردیبهشت همین اسامی قلمه‌ای از طرف وزارت دارائی به کنسرسیوم نوشته شد که بقول نثریه «پترولیوم انتلیجنس» شد بد الحسن ترین نامه اعضای اوپک بود!

آیا میدانید متن این نامه چی بود؟ متأسفانه ننیدید. البته خود ما هم ننیدیم ولی آنطور که مفسرین خارجی با استفاده از نوشته‌های «پترولیوم انتلیجنس» اظهار نظر میکنند تصور شد بود که اگر مسئله «مناسبات فیما بین» مورد نظر نبود کپانها تمام در آمد نفت را بحالت قهر بیانکهای اروپا و آمریکا میریختند که دیگر اثری از آن باقی نماند!

همین مفسرین اضافه میکنند که در نامه اردیبهشت ماه بدون هیچ ملاحظه‌ای خطاب بد کپانها نوشته شد:

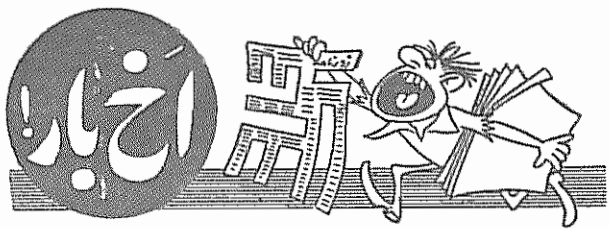
شما برنده خوشبختی هستید که بجای هفته‌ای دو دقیقه سال بدو زده ماه مشغول پول پارو کردن میباشید . البته این حق شماست که هر قدر دلنان میخواستند پول پارو کنید ولی چون این طرز پول پارو کردن موجب میشود که پارو زود برود

بشکنند و از حیز انتفاع بیافتد با توجه به مناسبات فیما بین موافقت فرمائید که دیگر پارو را ما نخریم و باصطلاح نفتیها هر کس زعفران پلورا خورده ، باطابق زفاف هم خودش برود!

با توجه بر مراتب فوق مشکل اساسی کار نفت در حال حاضر این است که کپانها تهت هیچ عنوان حاضر نیستند با «اوپکیون» هور یک میز بنشینند و گپ بزنند و الا مسئله هر قدر هم بفرنج باشد تحت تاثیر همان نامه ، در یک چشم بهمزدن حل خواهد شد.

تنگه

تله وزوزن میلی! بخجالی که یخ شیر قالبی را به بیندگان عزیز قالب میکند! تخم دوزرده



باید بالا بره رشد سیاست فزون گردد شور دیپلماسیت تا روشن شی باوضاع زهونه بخون اخبار مارا دوده دونه قند و شکر گیلوئی ده ربال ترقی کرده و پیدا هم نمیشود دبا بی دل بلا بی دل بلا بی که قند وهم شکر چون کیمیایی خدایا واکن از سر عشق چائی و گرنه میروم فردا کدائی!

شهرداری میگوید: گوشت ارزان شده!

چه خوش فرمود استاد کبابی (چو دون خشکه، بگوشت از حسابی) «اگر داری تو عقل و دانش و هوش» باین نرخای تو خالی مده گوش که این نرخا سر کاغذ فشنکه ولی وقت عمل پاهاش میلنگه!

☆☆☆

وزیر دارائی هم برای شرکت در کنفرانس «مشورتی»! اوپک به اروپا رفت

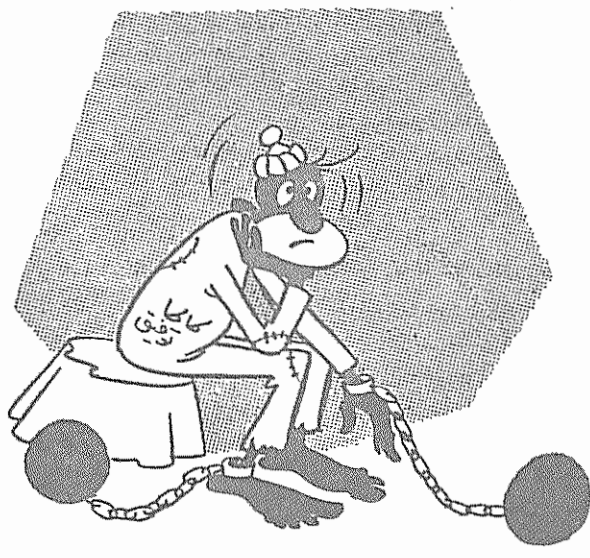
اوپک خان بسه دیگه دست نگبدار بیا و جان ما این شاخو ور دار که از این کنفرانس رفت و آمد ته صنارو سه شی هم در آمد! تو کر حق کیرو مرد کار بودی برای نفع ما غمخوار بودی بجای خاصه خرجی در اروپا همیشه میگرفتی حق ما را

☆☆☆

با ارسال کارت الکترا ل به شهرستانها انتخابات بزودی آغاز میشود پس از تمویض جای زید و عباس پس از ارسال سوی بندر عباس! پس از تعیین نام و نام بابات بازم شک میکنی در انتخابات؟!

سفیر انگلیس گفت:

دبا افرادیکه مداخله انگلیس را در امور ایران شایع میکنند باید بعنوان دیوانگان خطرناک رفتار شود،



دیوانا خطرناک!

نگیته

یکی از دانشجویان ایرانی مقیم امریکا که اخیراً به تهران آمده‌اند در مجلس سخنرانی وزارت فرهنگ پیشنهاد کرد که خوبست برای دانشجویان خارج قبلا کار آماده شود . آقای وزیر فرهنگ پاسخ دادند اگر قدمی برای دانشجویان برداشته میشود باید حق دانشجوی تهران هم محفوظ بماند!

ولی چون تاکنون هیچ قدمی برای هیچکدامشان برداشته نشده ما از بیانات آقای وزیر فرهنگ بساد داستان آن مؤمن خیر اندیش افتادیم که دوزن داشت و به هیچیک از آنها هم خرج و نفقه نمیداد و هر کس هم از او سؤال میکرد که چرا به هیچکدام خرجی نمیدهی! جواب میداد: میخواهم بین آنها عدالت برقرار شود!

هوالباتی

هذا کتاب مستطاب «جوامع المكافات» یا رساله



خلاصه‌ای از گذشته

علیمحمد خان کارمند اداره اوقاف قوچان با هزار دردرس خود را بتهران منتقل کرده و بعد از دو ندرگی زیاد دو اطاق خا و غیر آورده و حالاً رفطار صاحبخانه پدر و مادر دار شده که هر روز یک درد سر برایش درست میکند و قضیه زیر هم یکی از آنهاست . . .

۴۶ - دسته گل جدید

منکه دیدم میان کیرا کیر توی آن هیروویرو و جنگ و گریز ریختم طرح و حیلای فوری (چونکه اندر دو جبهه جنگیدن کار اشخاص ناشی است و خطاست زمین جهت رو بصاحب خانه ؛ که بابا کیرم این زنت و نفهم تو چرا وارد عقوله شدی مگه زترا نمیشناسی تو زن اگر سر بسر طلا باشه جنگ و دعوا و آبرو ریزی تو که یکمرد کشته کار هستی ازچه وارد شدی به چون و چرا کم کم این هندوانه‌های حقیر تیر تدبیر، کارگر افتاد نرم نرمک یواش یواش یواش شد مبدل به شرم و خونسردی همچو راحت کنم ترا، کم کم ؛ همچو از حرص بر زنت تو پید تا که از اتحاد ما دو نفر لنگه کفشش زجنب و جوش افتاد بنده با استفاده زان فرصت



حالیاً بنده را کمی ول کن بشنو از سرگذشت خانم من که پس از من ز روی بدجنسی پی آزار صاحب خانه میسپارد به بچه‌ها که برسد بچه‌ها هم ز روی امریه (به «ترید» از چه نارسا آمد بیش ازین حد اگر «برس» میشد

امیدی که تبدیل به پامس شد

رود دانشجویان ایرانی مقیم امریکا بتهران، قبل از هر چیز این نوید را بما میداد که این چهره‌های تابناک دنیای علم و ادب، علاوه بر آنکه سالی یکبار بوطن خود آمده و موجبات خوشحالی و شادمانی هم میهنان خویش را فراهم خواهند ساخت پس از پایان تحصیل نیز به زادگاه خود بازگشته و در رشته‌هایی که تحصیل کرده‌اند و تخصص یافته‌اند مورد استفاده قرار خواهند گرفت اما در ظرف این چند روز از بس آنها را بتماشای قسمت‌های فنی سازمانها برده و از بس در میجامع نستعلیق برای آنها نطق و سخنرانی ایراد کردند که امید ما بکلی سلب شده و اکنون این توهم برای ما بوجود آمده که نکنند حضرات وقتی با امریکا برگشتند دیگر یک نگاه ساده هم به پشت سرشان نکنند ! خصوصاً که جناب وزیر با تدبیر فرهنگ هم آب پاکی را روی دستشان ریخت و گفت «مانه کار داریم و نه میتوانیم شما را راضی کنیم بنابراین اصراری به بازگشت دانشجویان نداریم !»

گفت و شنید

★ گفتم: شنیدی که هزاران ماهی مرده بوسیله امواج بحر خزر به ساحل افکنده شد؟
گفت: آره

گفتم: چی میگی
گفت: لابد نفرین مردمی که چند ساله ماهی بهشون نرسیده کربانگیر شون شده!

★ گفتم شنیدی که طرح کارخانه ذوب آهن ایران در حضور وزرای اقتصاد و دارائی بررسی شد؟

گفت: آره
گفتم: چی فکر میکنی؟
گفت: لابد توی این کارخانه هم آهن‌های ذوب شده را موتاژ میکنند!!

★ گفتم: شنیدی که وزیر کار آمریکا گفته عده بیکاران امریکا زیاد شده؟

گفت: آره
گفتم: چی میگی؟
گفت: بگو اون بیکاره‌ها را بعنوان کارشناس و مستشار بفرستند واسه ما!

★ گفتم شنیدی که اوپک اعلام کرده در آمد دولت انگلیس از نفت ایران چند برابر می‌گردد و پولی است که از محل نفت عاید ایران میشود.

گفت: آره
گفتم: چی میگی؟
گفت: مگه از درآمد نفت چیزی هم عاید ایران میشه!

★ گفتم: شنیدی که عده‌ای با کنه کنه قلبی تریاک قلبی می‌ساختند؟

گفت: آره
گفتم: چی فکر میکنی؟
گفت: حتماً عده‌ای آدم قلبی با منقل و وافر قلبی و این تریاکهای قلبی نشئه قلبی میدهند!

★ گفتم: شنیدی که نخست‌وزیر از شهردار تهران تشکر کرد؟

گفت: آره
گفتم: چی میگی؟
گفت: معلومه اگر اون کردن هم خودش به نوع هنر و احتیاج بشوق و تقدیر داره!

★ گفتم: شنیدی که در فروردین ماه واردات ما چهار برابر صادرات بوده؟

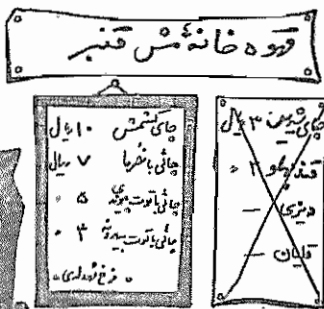
گفت: آره
گفتم نظارت چیه؟
گفت: غسه نخور عوضی در ماههای آینده ترقی میکنیم و وارداتمون هشت برابر صادرات میشه!

شهر ضرابی بسبک غربی:

ناصر

میخوای بخوا، میخوای نخواست...

شد به سما نرخبها - میخوای بخوا، میخوای نخواست
بیخود نکن چون و چرا - میخوای بخوا، میخوای نخواست
نون لوش، چرمه داداش - میخوای بخر میخوای نخر
طالبیه نرخ طلا - میخوای بخوا، میخوای نخواست
والله بمولا نمیشه، این زودیا وانمیشه
مجلس شوربا وسنا - میخوای بخوا، میخوای نخواست
بنده آب و نون ندارم، این ندارم، اون ندارم
والده آقا مصطفی - میخوای بخوا، میخوای نخواست
من ندارم پول ویزیت - میخوای بمیر، میخوای نمیر
دوای تو بود دعا - میخوای بخوا، میخوای نخواست
چوب و چماق بفرق من - میخوای بزنی میخوای نزن
جای غذا، بادها - میخوای بخوا، میخوای نخواست
کولاک و مچشر میکنه، گوش آدم کر میکند
نطق رئیس الوزرا - میخوای بخوای میخوای نخواست
فطیره مایه نداره - اساس و پایه نداره
وعدو وعید زعما - میخوای بخوا، میخوای نخواست
چقد میگی هوار بزنی - پرده هارو کنار بزنی
والله محاله بخدا - میخوای بخوای، میخوای نخواست
شهر فکاهی همینه - خواهی نخواست خواهی همینه
خلاصه این پرت و پلا - میخوای بخوا، میخوای نخواست



بعد از گرانی قند و شکر!

طریقه رهبری!

تیری که ذیلا نقل می‌شود مربوط به اطلاعیه‌ایست که از طرف سازمان رهبری جوانان در روزنامه‌ها منتشر شده، بخوانید که بزحمت خواندندش می‌آرزود:
اطلاعیه سازمان رهبری جوانان در مورد بورس کشورهای خارج به مدت سه و نیم ماه!
- البته سه و نیم ماه کیب بسیار دلنشینی است (۱) ولی وحشت ما از آنست که سازمان رهبری جوانان با این طرز چیز نوشتن رهبری جوانان که هیچ، خواندن و نوشتن فارسی راهم از یادشان ببرد تا سبلیش چربتر گردد، مدام برو کیلان نمیکندھی ناز باز وقت چون کم بوه این اشعار را ذکر کردم بنده بسا بیجا باز تقی آصفی

باز = باز

انتخابات ار شود آغاز باز
نغمه‌هایی تازه گردد ساز باز
فی‌المثل گوید فلان بابمندان
کاین ندارد ارزش یک غاز باز
چونکه (توپ الدوله) در اینبار هم
میکند فعالیت آغاز باز
تا که گردد بار دیگر انتخاب؛
باقلانی میشود دمساز باز
در فراهم کردن خیل سپور
میکند آن بی‌یدر اعجاز باز
اهل تبریز است و گردن کاهان
انتخاب از خطه شیراز باز
کوشهایش ناگهان سنگین شود
درب مجلس چونکه گرد باز باز
رهبر این حزب باحزب دگر
طبق نقشه میشود انباز باز
رایها را بین خود قسمت کنند
بی‌خروش و عرو تیزو گاز باز
دروهای نان و آبگوش آن سپور
میکند عقل از سرش پرواز باز

بقیه ...

برنامه گلها ...

از صفحه ۶

که با این کوتاهی ، با آن درازی
بهر صورت تناسب برقرار است
شجاعی تک بیتهای زیبایی هم سروده و این بیت از آن جمله
است :

بسکه مردم هی دعرق، ریزند در توی داتول،
بنده زین پس میروم میخانه دائر میکنم
شجاعی ملایری در شیوه شاعری کاملاً پیرو سبک احمدی
نقیسانی، شاعر هم دوره اش بوده که در برنامه پیشین شرح حالش به
سمعتان رسید؛ از این دوبیتی شجاعی که در بالا بردن نرخ اتوبوس سروده
بخوبی میتوان اینموضوع را درک نمود :

خلق اگر توی اتول ها پر شوند
وز فشار داخل آن قر شوند
نرخ آنرا بنده بالا میبرم
تا ز دستم بیشتر دلخور شوند
(درباره شجاعی گفتار زیادی داریم ولی چون بنده باید بروم
توی صف اتوبوس بایستم ، با عرض معذرت گفتار را ناتمام میگذارم،
خدا حافظ)
پیوسته دلت خون ولبت خندان باد !!

هادیخان

احمد آقا!

احمد آقا برای فرار از ش
طلبکارها شبها هم بمنزل نمیآمد و در
یکی از مهمانخانه های پست میخواست
طلبکاران سمج احمد آقا آنقدر
جستجو کردند تا بالاخره فهمیدند
در کجاست . یکی از آنان بهممان
خانه رفت و سراغ او را گرفت . به
اطاق راهنمایش کردند . در اطاق
بسته بود . طلبکار آهسته در زد
جوابی نشنید باو گفته بودند احمد
آقا از مهمانخانه بیرون رفته است و
کفشهای احمد آقا هم در پشت در نشان
میداد که در اطاق است دفعه سوم
که در زد جوابی نشنید باعصابیت
گفت :

- بیخودی خودت را پنهان نکن
میدانم که در اطاق هستی ، کفش
هایت پشت در است .
در اینموقع صدای ضعیفی از
داخل اطاق گفت :
- باسر پائی بیرون رفته ام!

فراورده مفیدترین میوه ها

برای هر نوع سلیقه

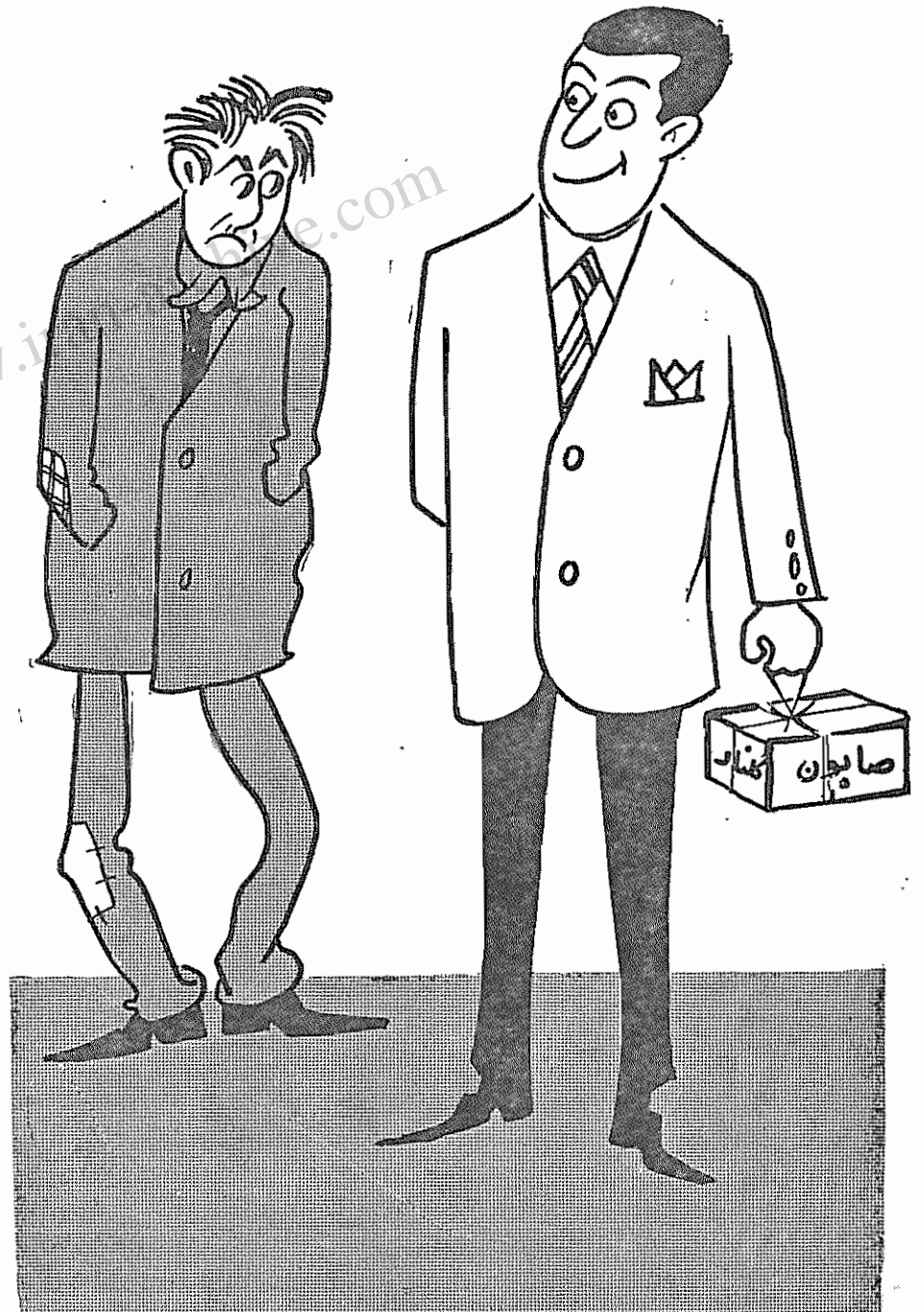


« بیا سوته دلون گرد هم آئیم
که حال سوته دل دلسوته دونه »
ه - خرسندی

بنده تجدیدی شدم

ای خدا آخر من شرمند تجدیدی شدم
دل ز علم و فضل و دانش کنده تجدیدی شدم
گرچه هر کس میشود تجدید، زاری میکند
لیک چون من بیس گم، باخنده تجدیدی شدم
هر چه گفت آقا معلم درس خوان باش ای پس
چونکه بودم آدمی یکدنده، تجدیدی شدم
دائماً با درس و مشق خویش بودم در جدال
درس و مشق و یکطرف افکنده تجدیدی شدم
هیچکس مانند ما تجدید بیان بیچاره نیست
غیر از اینکه میگویم بنده تجدیدی شدم

بنده تجدیدی شدم
بنده تجدیدی شدم
ببقراری میکند
بنده تجدیدی شدم
بنده تجدیدی شدم
بنده تجدیدی شدم
بنده تجدیدی شدم
بنده تجدیدی شدم
بنده تجدیدی شدم
بنده تجدیدی شدم



خودنو پسی و خودگار اتللو

خواهی که روی بهر کجا از کیتی
بی رنج سفر رسی بمقصد سالم

بی زحمت و بی تصادف و بی خیطی
پیوسته سفر میکنی تو با تویی تی

بخش یکدانه خودگار اتللو
روان و راحت و بی گیر و اشکال
بهر سرعت سر هر نوع کاغذ
بهر جا میروی نام اتللوست
ندیدی خودنو پسی را و کرله
چه گویم من که کرتا خودن بینی
تو گوئی در نوشتن تیراور
اتللو را بخش تا آنکه عمری

که روشن شی باسار
بینی هر کز اطوار
شوی مبهوت از آثار
عجب گرم است بازار
تو هم بودی خریدار
ندانی ارج و مقدار
شرر از نوك سحر
بینی نفع سرشار

اتللو
اتللو
اتللو
اتللو
اتللو
اتللو
اتللو
اتللو
اتللو
اتللو

- مگه ما پیرهنهامونو باهم نخریدیم؟
- چرا .
- پس چطوره که مال من پاره شده ولی مال تو نو مونده ؟
- آخه من باصابون گلبار میشورمش .



آگهی

دایه مهربانتر از عمه! یعنی آگهی زیر که در شهر رضاییه منتشر شده و چون مفصل بود تصمیم داشتیم آنرا بصورت پاورقی اختصار کنیم ولی صبر آمد!

به اهالی محترم و رؤسای محترم رضاییه مژده میدهند (که مقاطعه کاری ابوطالب اسماعیل زاده) از همشهریهای خود تقاضا دارد باین کارها بنقاط زیر مندرج شده بما اطلاع بدهید صرف شماست همشهریهای گرامی کار را بدست گاردان بیاورید بعدشیمان نرید بنده تمام مدت بیست سال است به عمران آبادی کار کرده ام و در تمام شهرستانها سابقه کار دارم حتی چندین نوبت از قبیل پشت بامهای کاخ دادگستری و ثبت رضاییه - اسفالت بازار - دبستان آذرم - دبستان صائب - کوچه آقای نخجوانی - پشت بامهای آسایشگاه مسولین رضاییه - پشت بام هتل نیاروار آقای گلشایان و آقای خورشیدی و آقای مهندس و الا مقام و چندین کارهای دیگر انجام داده ام از مشتریان عزیز تقاضا میشود کارهایی که عملی شده ما دیدن نمایند اگر مورد پسند واقع گردد تا وقت باقیست بما اطلاع دهند که بفتح شامهتری گرامی میباشد اسفالت کوچه ها و پیاده روها و محوطه ها و مؤسسات دولتی و ملی و میدانیهای ورزش و کارهای بزرگ و کوچک بما اطلاع بدهید آقایان محترم اینرا هم فراموش نکنید که پشت بامهای شما تگرانی دارد خدا نکند با این حادثه کوچک خسارت زیادی بیارید برای اینکه هر چند سال یک دفعه سه ساله گل نمودید بامهای شما به اندازه نیم متر مکتب خاک دارد اما میتوانید با پول ناچیزی بامهای چوبی یا تیر آهن را با دولای قیر آلود و یک لای اسفالت بپیمه نمایید و از لحاظ سنگینی و چگالت نمودن آنها خودتان را آسوده و راحت کنید این راهم بدانید که بامهای شما قدیمی با گذشت مروز هده همان آجرها و فرسوده را باسیمان روکار مینمائیم که استقامت بیشتری هم زیبا آنونقت خودتان تصدیق خواهید فرمود که نمای ساختمان شما چقدر زیبایی و قدسنگی را بخود گرفته است همشهریان محترم ساختمان زیر بنا با اسلوب جدید نهر سازی - جدول بندی دور بامچه ها - چوب های مدرن - گچ بری - سفید کساری - نقاشی و ولوله کشی و سیم کشی مورد قبول میشود و دیگر همه گونه مصالح ساختمانی در اختیار داریم اگر مورد احتیاج شما باشد با مدرس زیر مراجعه فرمائید

مقاطعه کاری ابوطالب اسماعیل زاده و آقای میرزا آقا مشفق تسانی: رضاییه خیابان دهگنا بنگاه فروش مصالح ساختمانی: میرزا آقا مشفق تلفن ۲۹۴۸

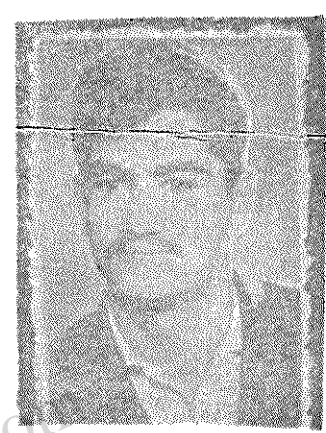
کوزه هائیکه مغازه های گوشت شد!

برای اثبات تیر بالا مجبورم خبری را که از کیهان ۵۹۶۸

بریده ایم بی کم و کاست برایتان بنویسم: سه کوزه قدیمی کشف شد فخر آباد - در یکی از باغهای قریبه (میر علیلو) هنگام کندن زمین سه کوزه از زیر خاک بیرون آورده شد این کوزه ها بوسیله ژاندارمری باداره ژاندارمری مغازه های گوشت شد!

المعنی فی بطن خبر نگار کیهان!

از علائم ظهور! جالبتر از ده خبر فوق خبر مصور زیر است که از صفحه ۳۷ آسیای جوان شماره ۶۳۷ نقل میشود:



نوزده ساله و راننده و مکانیک هستم تا کلاس ششم ابتدایی درس خواندم و حاضریم با مرد ثروتمندی ازدواج نمایم (۲۱) سلسبیل خیابان خوش کوچه بانک پلاک هشت منزل آقای اسمعیل چندقی احمد متکی

شست پات تو شست دست نه با این آگهی کردنت! فارسی - لاتین!

برای حفظ تعادل در وضع اجتماعی ما همزمان با «بالارفتن» هزینه زندگی، معلومات و سواد بسرعت «پائین میآید»!

برای اینکه در این مسئله با بنده بیعت (!) کنید تا بلوی جالب زیر را که معجون نیست از فارسی و لاتین (ضمناً بد نیست منتهی هم سرتان بگذارم! عرض کنم این تا بلو کلیشه هم شده!) از هتل زاینده رود اصفهان برایتان نقل میکنیم:

HOTEL RAYANDE ROOD - ملاحظه فرمودید؟ بالای «R» نقطه گذاشته اند که (ر) لاتین تبدیل به (ز) فارسی شود! و «راینده رود» زاینده رود خوانده شود!

آگهی دستی! بعد از رضاییه چشممان به قصر شیرین روشن با آگهی هاش! برای مزید اطلاع بد نیست آگهی دستی زیر را هم ارایین شهر بخوانید اهالی محترم شهرستان قصر شیرین خرید در فروشگاه بصرف شما خواهد بود در فروشگاه

بلهجه مشهدی!

تنبون ندرم

بسکه مو کوشنگی خوردم بعلی جون ندرم بهمی حضرت خودما، تور کام خون ندرم مو مدائم که چیه درد وغم کوشنگی چون «هرکاره» خالی، توسفره مایم نون ندرم تا می بینم نون قاقی و مخوام اور بخوروم یادم از ای میه، ای دادمو که دندون ندرم کیسه هام خالیه از پول و بچون همه تا توی کیسه بجز ای سنگ و پلخمون ندرم هرچنگ روی درختی بری خود لانه دره مو بعکس چنگیم، سر و سامون ندرم مود که پیرو جدم یعنی «بابا آدم» «برگ میم» هست، آکه عربونم و تنبون ندرم بسکه هی غصه ای مردمه خوردم، شبوروز هیچ فرقی دکه مو با نی قلیون ندرم گرچه موفلس و لخته شبا راحت مخوام چونکه بی چیزم و هیچ ترسه ززدون ندرم اینا درد دل مو بود ولی مختصراً درد خیلی درم افسوس که درمون ندارم باز هم شکر خدا چونکه اگر مو گدا ایم «خو نطمع» نیستم و خصلت رندون ندرم

ارزان تمام مایحتاج زندگی شما را بطور اقساط روزانه آسان میتوانید از فروشگاه ارزان خریداری فرمائید در فروشگاه ارزان تمام اجناس را را میتوانید خریداری فرمائید در فروشگاه ارزان سفارشات شمارا در اولین فرصت برای شما تهیه میفرماید در فروشگاه ارزان اجناس ظروف برای عروسی و جشنهای شما برای گزایه آماده فرموده است در فروشگاه ارزان تمام و کلیه لوازم خانگی شما را بطور اقساط روزانه شما میتوانید ایتباع فرمائید کارکنان فروشگاه ارزان همیشه آماده خدمت در انجام فرمایشات شما خواهد بود با یکمتر به مراجعه به فروشگاه ارزان مشتری دائمی ما خواهد شد

این تا بلو را هم توی خیابان عباسی زده اند! یه وقت خیال نکنید با چماق تا خورده زدنش! نه بابا، با میخ بدیوار کوبیدنش! الکترو اکیر مهمان نواز!

آدم نه مترو نیسی! لا بد پیش خودتان میگوئید این تره خر (ا) تو کجای دنیاست؟ ولی با کمال تمجب باید بدانید که هیچ تمجیبی نداره! چون این بزرگوار تو کشور خودمو نه و کاشفش هم مجله روشنفکره. میگوئید نه! بفرمائید این اصل خبر:

جوانی هستم ۲۱ ساله چشم ابرو مشکی وزن ۶۰ کیلو قد ۱۶۵ سانتی متر (!) اهل گیلان ...

حاضریم با دوشیزه با بانویی که در آمدی داشته باشد که با حقوق من بتوانیم زندگی خوبی داشته باشیم ازدواج نمایم.

موشهای اینهنقه: - مجید بازوی - احمد آل-س - حسن شریعی - حسن امینی - منوچهر مشیری - حمیده خانوم - مصطفی ابراهام - محمد رضا محمدی - ...

زیاده عرضی نیست!

روز دوشنبه هفته قبل کاکا داشت روز نومه میخواند که بدفعه دید نوشته «وزیر خرچنگک خطاب بدانشجویان ایرانی مقیم آمریکا گفت:

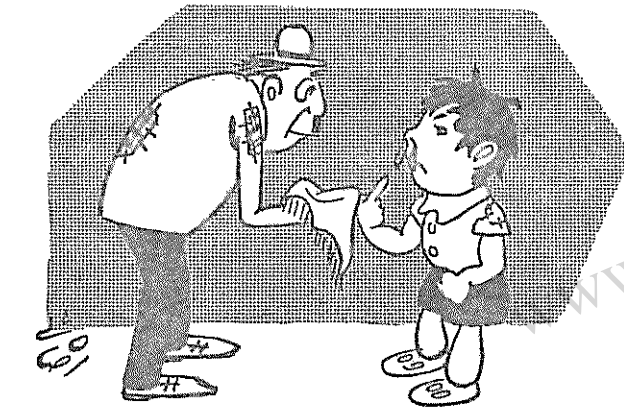
«ما اصراری به بازگشت دانشجویان نداریم»

کاکا تا او مد قلم و کاغذ برداره و برای خواننده های عزیز دلیلشو بنویسه متوجه شد که خود جناب وزیر در چند سطر یا تین تردیلیش را هم گفته اند که:

«... موقعی دانشجویان را میتوان بایران برگرداند که راضی باشند و کار وجود داشته باشد» بهمین جهت کاکا روی کاغذی که دستش بود فقط نوشت «زیاده عرضی نیست»

نکته ...! پیرو خدا کسی است که هر کس را خدا زد، اونیز بزند!

برای همه صاحبان در آمده ها کارت مالیاتی تنظیم میشود «جراید»



با بابا جون دماغ در او مد ... آیا تا کارت مالیات بردارم برایش درست نکردن زود پاکش کنم؟! تماشای تلویزیون عابدشان شده با نازلترین قیمت بفروش میرساند.

«اجاره داده میشود» چون بالاخونه اینجناب مدتی است از دیدن ترقیات روز افزون قیمتها اسباب کشی کرده لذا یکباب بالا خانه خود را اجاره میدهم. «یک نفر!»

«فروش» همه گونه کلنگ ریز و درشت جهت زدن اولین کلنگ و آخرین کلنگ و غیره بفروش میرسد. به صدراعظم کلنگی صدی چهل تخفیف داده میشود. «استخدام» چون دانشمندان اعلام کرده اند که برای مقابله با کرسنگی باید از ازدیاد نفوس جلوگیری کرد تعدادی د کتر کار کشته و آدم کشته! جهت نطفه کردن خلق الله استخدام میشود. اداره کارگزینی جلوگیری از ازدیاد نفوس

«ویزیتور» بعهده ای ویزیتور که بتوانند رأی خلق الله را بقیمت نازل جهت انتخابات آینده خریداری کنند نیاز مندیم. «منتظر الوکاله» «م - لذت آوزره»

نکته! یکی از مهمترین عواملی که قادر است خزانه خالی دولت را پر کند وقوع زلزله است!

موشهای اینهنقه: - مجید بازوی - احمد آل-س - حسن شریعی - حسن امینی - منوچهر مشیری - حمیده خانوم - مصطفی ابراهام - محمد رضا محمدی - ...

موشهای اینهنقه: - مجید بازوی - احمد آل-س - حسن شریعی - حسن امینی - منوچهر مشیری - حمیده خانوم - مصطفی ابراهام - محمد رضا محمدی - ...



لازم سفارش نیست!
آدم به تیرغیب گرفتار
بشه ولی گرفتار شعر آقای توس
صحت زاده نشه!

این نابغه غیر محترم!
که از بانمکی دست! ماهی دودی
را از پشت بسته اند! پس از مقداری
روده دراز میفرمایند:

«اگر بخواهی مگسی باشی
اگر تو آب روی وزغی باشی!»
شعری بگو

که نابغه ای باشی؟! «
- ولی بعقیده ما بهتره شما
تو این گرما عوض شعر گفتن تشریف
بیرید توی آب!؟!»

فکرش را بکنید آدم تو
این دوره وانفسا و گرونی گرفتار
مزخرفات آقای حسین طلاچیان
بشود چه حالی بهش دست میده؟

شعر زیر که حکایت از اصل
و نسب (۱) و در بدی و سابقه! و خیلی
چیزهای دیگر شاعر میکند یکی
از همین مزخرفات است!

دمن کنی، بوم و در پشم هتر جایم بود
ساربان داد بضرپ دگنک بر بادم!!
- ملاحظه فرمودید شاعر در
اصل چی بوده که او مده نابغه شده!

دوبیت شعر آقای جانثار
علی اکبر چه یندی را که جدیداً
سر و کله شان برای کله پا کردن
مخلص پیدا شده، جهت لیت مزاج

خوانندگان عزیز چاپ میکنیم!
«بدیدم ناگه دوستی شتابان
که دارد در بغل یک جفت تنبان
بگفتم چت بودای مرد دانا

بخندید و بگفتادیم دیدیم دیر یا
(یعنی کار پیدا کرده ام!)
- واقعا که دیدیم دیدیم ریم
(یعنی خفه ش با این شعر گفتنت!)

بمحض اینکه بوی یکسال
توفیق ما هانه مجانی بابت مسابقه
کار، بمشام رندون رسید، دیگه
هر چی چرند و پرت ویلا تو چنته -
شون بود برداشتن برای مافرستادن

و کار این ستون را زیاد کردند!
بطوریکه بنده مجبورم از این
هفته بیعد حداقل یکدونه از این
اشعار را جهت اطلاع شما تو این
قسمت جابدم و بشما بهم نامن من

کردن شکسته از دست این شاعر
نماهای قرن بزن بزن چی میکشم
حالا برای اینکه این بر نامه سوء
مطلعی! داشته باشد شعر آقای
مهدی رئیس زاده را برایتان چاپ

می کنیم!
«برو کار میکن مگو چیست کار
برادر همان عملگی است کار
اگر داری تو دیلم ریاضی
به خشت و گل و سونگ میکن بازی

تا هفته آینده خوانندگان عزیز
را به افراه سیاه فردا و چهار بعد از
ظهر! می سپاریم!
«مارمولک»

سخنرانی مهم

از طرف شرکت ملی نفت
هفتاد نماینده برای شرکت در
کنگره نفت که در شهر فرانکفورت
تشکیل میشود اعزام شده است
نمایندگان ایران در کنگره مزبور
سه سخنران، مهم ایراد خواهند
کرد.

از اخبار آنهفته

توفیق: ملاحظه میفرمائید
که شرکت نفت چقدر مال اندیشه
و کارهاش روی حسابها؟! آخه
سخنرانی مهم ما رو نمایندگان سایر
کشورها نمیفهمن واسه اینکه که
شرکت نفت خودش ۶۷ تا مستمع
هم برای سخنرانان مزبور به
فرانکفورت صادر کرد!

آههی روی دیوار یک قافه در نابل!

«اگر اربابان نزدیک شما
نشسته ناراحت نشوید، مامشروب
مورد نظرتانرا در «فنجان قهوه
خور» برای شما خواهیم آورد؟! «
ن - ن : مر با

گرت هست دیلم طبیعی بدست
کناسی کن، دوران شناسی
پس است
دیلم ادبی برایت چه هاست
زبان بازی کن تو برایت رواست

دیلما! در این روزگار نیار
ارزش دیلم کمتر است از پیاز
- خدا کنه یکی از همون کارهای
(عملگی و کناسی!) هم گیر تو بیاد که
نشینی شعر بگی!

آقای «شاعر قرن بیستم
سعدیه فیروزی» هم با آهن و تلب
زیاد توانسته شعر سعدی خدایا مرز
را خراب کند (۱) ولی از حق نمیشود
گذشت شعر ایشان اگر معنی ندارد
لااقل بیزره و بی دزن است!

«ای که دستت میرسد کاری بکن
یکمعد دطاق برایمان اجاره کن!»
- تو که به طبقه خالی اون
بالا داری! دیگه اطاق میخوای
چیکار؟! «

آقای م - ش - اخوان
هم که میشود لقب ملک الشعرائی
نواخرا بهشان داد، به تبعیت از
ضرب المثل «مرد درو که رو بدی
شعر تو هم میسازه»، شعر نوی
گفته اند که اینک بسمع میرسد:

«صبح بود و نگار زیبایم
از میان طویله عرعر کرد
گفتمش چیست ای الاغ چموش
که خدا این چنین ترا خر کرد
کرد خنده بلهجه خر کی (۱)
گر منم خر خدا تو اثر کرد!»

سبدچی: اینو میکن شعر
خانوادگی!
تا هفته آینده خوانندگان عزیز
را به افراه سیاه فردا و چهار بعد از
ظهر! می سپاریم!
«مارمولک»

در تظاهرات اخیر يك اتوبوس و چند باجه بلیط فروشی

شرکت زائد هم آتش زده شد.

یادآوری!

آهای آقا شجاع مردم آزار
که هستی از مسافرها طلبکار
تو که باهوش و موش گوش بزنگی
که با يك حقه و با يك زرنگی
با يك ایراد كوچك یا بهانه
کنی نرخ اتول بوس را نشانه
بهایش را کنی افزونتر از این
خودت را شادسازی مارو غمگین
تو که بهر گرانی میزدی جوش
چرا کردی یهو آنرا فراموش
حالا که فرصتی آمد بدستت
گرونتش کن د - یالا نازشستت
بدستت آمد اکنون يك بهانه
بجسب آنرا قشنگ و ماهارانه
بگو جمعی زدند آتش بمالم
تماماً سوخته، مال و منالم
بگو دیگر نداره استفاده
که دخلم کم بود، خرجم زیاده
خلاصه با همین عذر و بهانه
یواش و نرم و نرم و دوستانه!
گرون کن نرخ آنرا چون هوا
چرا پس ماطلی؟ زود باشی د - یالا
گرونتش کن که ما چشم انتظاریم
در این مورد توقع از تو داریم



چی! یونصد تومن اجاره؟ آب و برقی و تلفن هم داره؟
نه بابا، هیچکدوم از این گرفتارهارو نداره!!

تکه	پسر نوح! و در تواریخ آورده اند که علت انحراف پسر نوح آن بود که با کله کنده های عصر خویش رفت و آمد پیدا کرد! «جهانگرد»
تکه	المعنی؟ از دانشمندی پرسیدم «انتخابات آینده» یعنی چی؟ قدری فکر کرد و سپس جواب داد: «المعنی فی بطن الکلمه»! ع - فجرک

چند ضرب المثل درباره کلنگ

- کلنگ رجال صدا نداره.
- کلنگ زدن آسونه، اما مدرسه ساختن مشکله.
- کلنگ را بزن، کار کردن پیش کشت.
- کلنگ زن چشم نداره کلنگ زن دیگر را ببیند.
- کلنگی که نوکش کند شد واسه گل مارخوبه.
- کلنگ داریم تا کلنگ. بعضی کلنگ ها خوشبختند بعضی بدبخت.
(بعضی ها را آدم های بزرگ بدست میگیرند و یواش بزمین
میزنند و بعضی را عمله ها بر میدارند و پدر صاحب کلنگ را
در میاورند)
- کلنگ از آسمان خراش القابان افتاد و نشکست!



پستی مادر هفته گذشته
بهازار زور و زحمت سیگار شو
ترک کرده، ولی ولی
حالا بجای سیگار غلغون میکنه!

تهران بانو ن - ش - ۱
خیر خانم نامه شما هنوز نرسیده (۱)
۲ - به سپور محله تان بگین « دو
برندار بابا! هنوز که انتخابات
شروع نشده! «

اراک - آقای علیرضا س -
شعری را که شما از دوره های گذشته
روزنامه توفیق کش رفته و بنام
خودتان فرستاده بودید رسید،
اولا دکتر ممولی گفته اکه تا دو
هفته دیگه به وسیله نامه ازش معذرت
نخواهین اسم کامل توو مینویسه تا
همه خواننده ها بخونن و عبرت
بگیرن. دوماً جناب عالی با این همه
زرنگی و هوش و پشتکاری که در بلند
کردن مال این وادن دارین چرا
نرقتین و کیلی زیری چیزی بشین؟! «

ملایر - آقای ف - شکر الهی
۱ - خیر، آقای محترم، بنده هنوز
گیلاس نوبر نکرده ام. ولی تصمیم
دارم ایشالا ایشالا کوش شیطان کن
س برج که حقوقمو گرفتم دوسه سیر
تخمه آفتاب گردون بگیرم بخورم؟! «

یزد - آقا (یا خانم) کناسی
آخه میخوام بدوتم شما کارخونه
ذوب آهن میخواین چیکار که از
اون راه دور و دراز نامه فدایت
شوم نوشتید که چرا واسه ما کارخونه
ذوب آهن درست نمیکنن؟ شما
هنوز نفهمیدین که بچه باید بگیره
بخوابه و تو کار بزرگتر دخال
نکنه؟! پس معطل چی هستین
بگیرین بخوابین ببینم!

کرمان - آقای حسین باقری
خیر قربان این حرف دروغ است که
میگویند بهر کجا که روی آسمان
همین رنگه است چون آسمان تهران
را از بس دود اتوبوسهای شرکت
زائد گرفته بجای آبی آسمانی! به
رنگ «آبی نماز و نیلی» در آمده
است ولی در شهرهای دیگر که شرکت
زائد نیست آسمان هنوز هم آبی
آسمانست!!!

آبادان - دوشیزه م - ف -
بنده فکر میکنم کسریستف کلمب
نویسنده آمریکائی (۱) اهل روسیه
باشه!!

حاتم پخشچی!
حاتم طائی را گفتند: هرگز
از خود دست و دل بازتر دیده یا
شیده ای؟! «
گفت: آری.

گفتند: چه کسی بوده و دو
کدامین دیار میزیسته؟
گفت: بخشدگان طلای سیاه
در پشت کوه قاف!
میرزا هیل هیلو

تکه

تکه

تکه

تکه

تکه

تکه



زنان حرم: از روزیکه ادکلن ۴۷۱۱ مصرف میکنه، سوکلی شده!

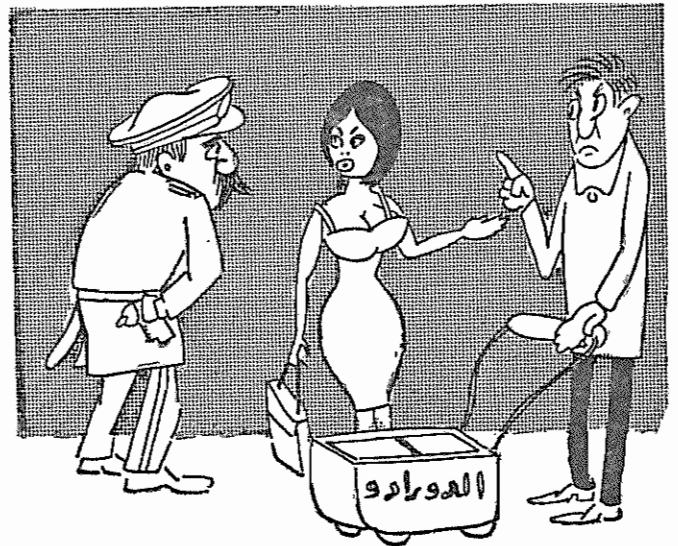
دلیل قانع کننده!

یک نفر اسکاتلندی و یک نفر یهودی را بجرم بدمستی بازداشت کردند. افسر پلیس در محکمه شهادت داد که این دو نفر را در حال تظاهرات مستانه دیده و دستگیر کرده است.

رئیس کلانتری وقتی آنها را دید گفت:

- بجرم خود اعتراف میکنید؟
- اسکاتلندی و یهودی یکصدا گفتند:
- عالیجناب، باور بفرمائید ما گناهکار نیستیم و مست هم نبودیم.
- رئیس کلانتری فکری کرد و از افسر پلیس پرسید:
- چه چیز باعث شد که تصور کنید این دو نفر مست هستند؟
- من از خیابان میگذشتم، دیدم این اسکاتلندی در گوشه خیابان ایستاده و سکه‌های نقره روی زمین میاندازد و این یهودی هم آنطرف تر ایستاده و سکه‌ها را جمع کرده و با اسکاتلندی پس میدهند...!!

کوفته قلقلی



بدون شرح (از بالا پایین!)

بسبب مجلات جنجالی

کاکا توفیق اسرار رمزی روسها را راز بود!

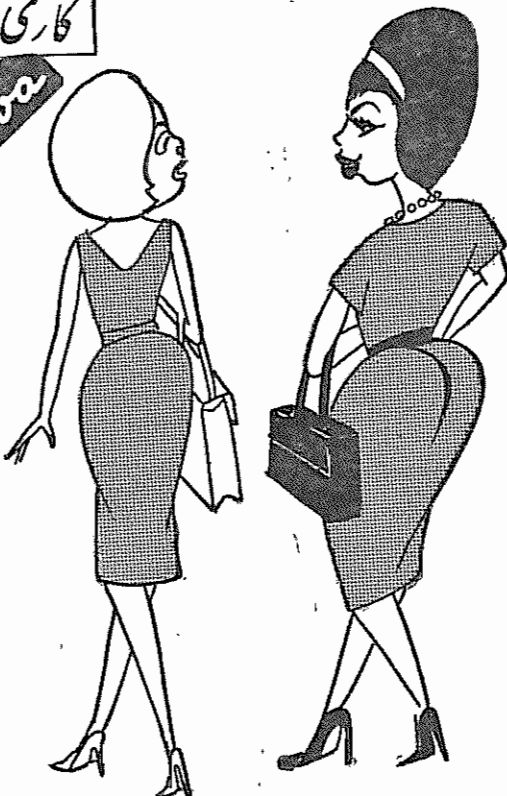
زمان بجلو میرود

دیروز: سکه قلبی میساختند.
 امروز: چک تمسین شده قلبی میسازند.
 فردا: بعی نیست که کارت الکترا قلبی هم بیازار بیاید.
 هرچه باشد دنیا جلو میرود. اینطور نیست؟

شاید همه شما خبر بفضا رفتن يك دختر روسی را در روزنامه‌ها خوانده‌اید و از رادیوها شنیده‌اید و شاید دوست جور مجله وطنی و غیر وطنی را هم دیده باشید که عکس و تفصیلات آن علی‌المخدره را چاپ کرده و درباره روزلب و طرز لباس پوشیدن و سسک اپیل اون طفل معصوم داد سخن داده اند ولی نه روزنامه‌های خبری، نه رادیوها، نه مجلات، هیچکدام هدف و علت انتخاب يك دختر آنیم ۲۶ ساله را نتوانسته‌اند بفهند حالا برای اینکه به رمز این موضوع پی ببرید به خبر مستند ذیل که از منابع نزدیک به روسها (یعنی درست از توی منبع آب عشق - آباد و جلفا، شهرهای مرزی ایران) بدست ما رسیده خوب دقت کنید: هما طور که میدانید اسم این بابا «ترشکوا» است این اسم ترکیبی است از دو کلمه: ترش و گوا یعنی «ترش» را که همه‌مان میدانیم یعنی ترش-بله، ترش و همان چیزهای ترش خودمان مثل ترشی و سرکه و آلو و گوجه و غیره است و از قرار معنی این لغت در روسی هم با فارسی مو تمیز ندولی «گوا» از قرار در روسی پسوندی است معادل «یده» خودمان یعنی روی هم رفته ترجمه فارسی «ترشکوا» میشود «ترشیده» و حالا اگر این کلمه را پهلوی سنو سال آن علی‌المخدره بگذارید معما برایتان حل میشود: یعنی این طفل معصوم ۲۶ ساله بوده و چون «ترشیده» شده بوده و بیخ ریش از ترش شوروی مانده بوده، عمداً او را بفضا فرستاده‌اند تا شاید بتوانند يك شوهر بدر بدهند و برایش پیدا کنند همین همین!

کاری دیوا

صنفا



- بالاخره من متخصص زیبایی خودمو پیدا کردم
 - کیه؟
 - تو ازم آرایش کاری دیوا

بیطول آرامش خانه

☆ بود اندر ته يك كوچه دو تا خانه كه ضرب المثل اهل محل بود . يكي از بي آرامش و صلحي كه در آن بود ، يكي هم زهبي آنكه شب و روز در آن جنگك و جدل بودو در آن جا زن و شوهر زسحر تا سرشب ، و زس شب تا سحر ، مثل دو تا گر كه نرو ماده مرتب بس و جان هم افتاده و پيوسته بس فحش وچرند وبد و براه ميآن زن و شوردو بدل ميشد وزن لنگه ارسى به سرشور خودميزدوشوهر طرف زوجه خود باديه وكاسه و يشقاب و قورى پرت هميكرد . زش از طرفى كريبه كنان گرم به فزين شده ميكفت : «الهي تنهات

زبرسه من كل برود تا دكر ازش تو من راحت و آسوده شوم ! «
مرد همي گفت : «الهي سرهل ، زيراتول ، هيكل نفس و نجس و پست تو صد پاره شود تا كه بيكمرتبه شرتو شود ازسر من كندهو ديگر نشوي آفت جانم . «

☆ روزي آن مرد كه همسايه كه در خانه وي صلح و صفا بود ، ازين مرد پيرسيد كه : « آخرز چه از صبح سحر تا سرشب ، و ز سرشب تا سحر ، بين تو و خانم تو جنگك و جدال است و بسوزر ووبال است و فغان است و ملال است . «
چرا ؟ .. علت آن چيست ؟ .. براي چه شما اينهمه با هم بسر جنگك و جداليد ؟ «
بگفتا «سبب جنگك من و همسر من بيشر اين است كه پيوسته توي خانه ، در كيسه من بسته وليكن دهنم باز بود ، زين جهت البته زن من عصباني است ولي حال بگو خانه تو بهر چه

تكتا پشمي !

مرد ريشوني در قطار تهران - مازندران بهسفراتش كه علت بلندي ريشش را پرسيده بودند ميكفت :
- تقريباً دوازده سال است كه ريشايم را تراشيدم چون در خانه ما براي من و زنم و سه تا دخترم فقط يك آينه بيشرتيست !

اينقدر بود ساكت و آرام ؟ چرا هيچ زمان بين تو و خانم تو جنگك و جدل نيست ؟ سبب چيست ؟ بگو تا كه بدانم . «

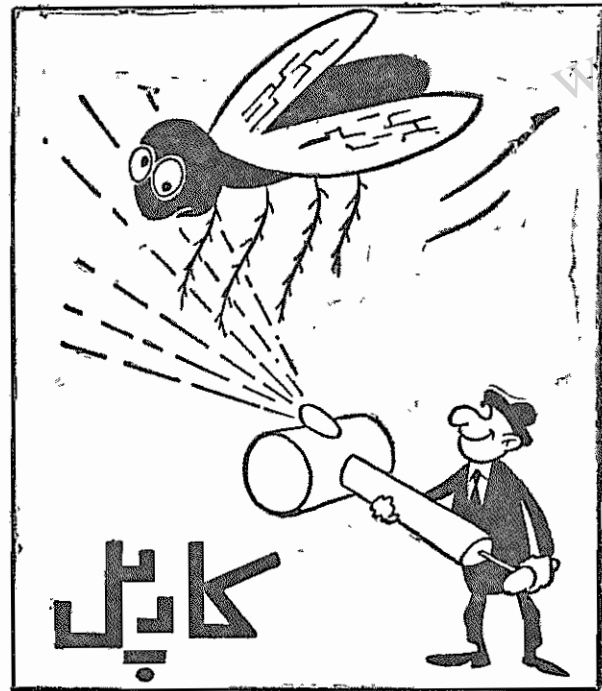
☆ مردك صلح طلب چونكه شنيد اين سخنان ، خنده زنان گفت بپاسخ كه : « گر آرامش و صلحي است درين خانه وبا من زن من جنگك ندارد ، هي آن است كه پيوسته من غمزده بر عكس تو بازست در جيبم بسته است دهانم . «
دههد ميرزا



رونا!

چيني ساتگو

« نه هر كه چهره برافروخت دلبري داند
نه هر كه اسم طلا برد ، زرگري داند
نه هر چه را كه بر آن نام «ظرف» بنهادند
كش به چيني ساتگو برابري داند
كسيكه چيني ساتگو خريده ميداند
« كه قدر گوهر يكدانه ، گوهری داند »
خريده چيني ساتگو بدون چون و چرا
هر آنكه رسم و ره سفره كستري داند
زمن ميرس تو از بي رقيبى ساتگو
از آن بهرس كه ديده است و داوري داند
مرگزيش - حاجب الدوله - علي الحسابي تلقن ۵۸۰۰۸۶

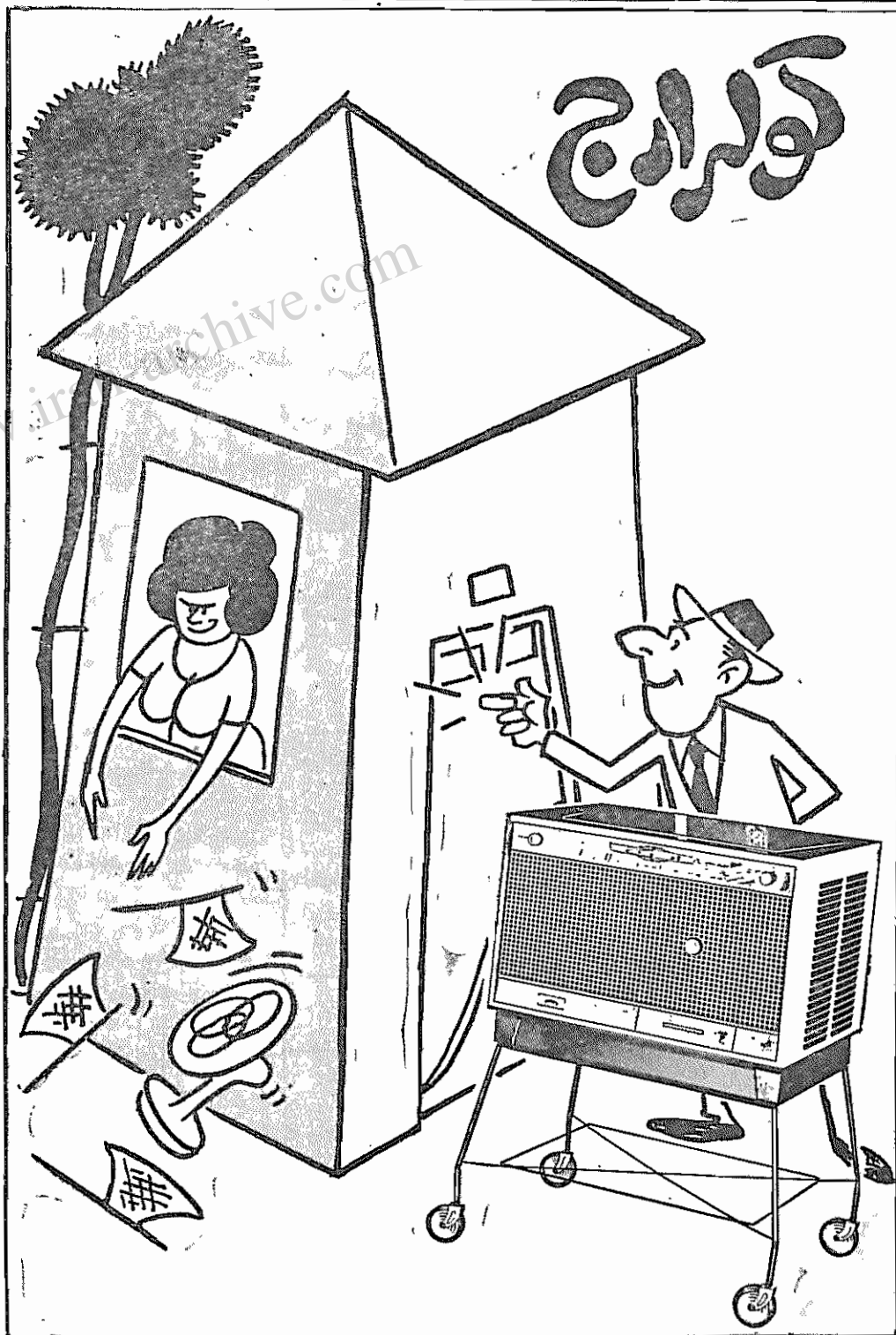


اي مگس عرصه كارپل نه چو لانگه نوست

كارپل

چنين گفت ساسي شبي با مگس چو فردا بر آيد بلند آفتاب تن صاحب خانه داغان كنيم چوكارش بدرمان و دكتر رسيد خيبر مينمائيم موربانه را بيك لحظه گيريمش اندر ميآن چو آن صاحب خانه اين را شنيد بناكه بر آمد ندائي زغيب بگير قوطي كارپل را ز من كه اين كارپل يكه انگل كش است ترا تا بوه كارپل دسترس

كه دنيا بكام من و تست و بس توازروي ميزومن از رختخواب ز دردو مرض مرگش آسان كنيم دكريميتوان راحت او را جويد كك و كژدم و سوسك ديوانه را دهيمش بياد فنا ، دودمان ز درماندگي آه سردى كشيده كه تا چند سرميبري توي جيب! بريز در تلمبه به منزل بزن بدون رقيبست و بويش خوشست چه باكت زسان است و مسكين مگس



منه صد عدد پنكه بردور خويش فقط كولر ارج آيد بكار

بهنگام گرما چو گشتي پريش كه امروزه در صحنه كارزار



شیراز:

خوشا شیراز و آب بی‌مثالش!
چند شماره قبل نوشتیم که آب شیراز مبدل بدوغ عرب شده و از لوله‌ها مایع سفیدرنگی بیرون می‌آید که شبیه همه چی هست جز آب!

اشعار زیر در همین زمینه سروده شده، با دقت بخوانید که ویتامین دارد!
عجب آب بدی شیراز دارد
که چون دوغ است و شکل گزارد
ز بس می‌جوشد و می‌گیرد بخود تاب
تو گوئی منیزی باشد در این آب!
اگر شاعر نکوید در مقامش
خوشا شیراز و آب بی‌مثالش!
رئیس آب را هم ناز شست
که کار ما افتاده دست!
افراسیابی

ناین:

قحط الرجال - بیخ!

خواهش میکنم این خبر را با ترس و لرز بخوانید چون من با ترس و لرز نوشتم!
اخیراً برای اداره دارائی ناین ساختمانی کترات داده‌اند بمبلغ سه میلیون و خرده‌ای تومان، این ساختمان یکصد اتاق دارد و قریباً حاضر میشود. خنده دار است که اداره دارائی ناین فقط ۱۰ نفر کارمند دارد! آنوقت در همین شهرستون آب آشامیدنی نیست، دکتر مکتب نداریم. سبزی خوردن گیر شمر هم نمی‌آید او بیخ را باید در کتاب جغرافی پیدا کرد!
ناصر صارمی نماینده توفیق کرمان:

بیداز بلد تر شد!

چهار تا دونه خیابون مثلا اسفالت داشتیم که آنها را هم شهر - تازی لوله کشی درب و داغون کرد! شیطونه میگه بلند شم دوباره

نیرنگ و دگر هیچ!

شبه الشعراي كازروني

مائیم و سری منگه نراز منگه و دگر هیچ
دوران، همه سودای هر و بنگه و دگر هیچ
یاران همگی صاحب بنزند و فولکسند
باشد دل ما خوش بخیری لنگه و دگر هیچ
از منصب و سرمایه و شغل و سمت و کار
دارم بکفم مدرک خرچنگه و دگر هیچ
کارم بر تیب رؤسا در طلب شغل
تعظیم و عقب کرده و دوش فدود کره هیچ
تا زنگه در خانه بگوشم رسد از دور
دانم که طلبکار زند زنگه و دگر هیچ
از شدت افلاس کتم وصله نشان است
مائیم و کتی مختلف الرنگه و دگر هیچ
دارند همه شاهد و «مت»، دلبر و معشوق
باشد «مت» من کلفت سرهنگه و دگر هیچ
در خانه و بازار و ادارات و دواير
دیدم همه جا، حقه و نیرنگه و دگر هیچ
ازین وجود زعما از در و دیوار
بر پای من لنگ خورد سنگه و دگر هیچ
درد از رفیقان دغل پیشه که هستند
از دم همه، ناروزن و الدنگه و دگر هیچ
لعنت به زن ناتوی مخلص که بکرات
کرده است بسد حيله مرا رنگه و دگر هیچ
از بنز، پس از معطلی اش، بهره مخلص
شد کنگه منگه و نفس تنگه و دگر هیچ



- نگاهش کن، اینم دیگه خود شو گرفته
- آره، شنیدم به ماشین دست هفتاد و هشتم خریدم!

بشینم ها! آخه این چه وضعیه؟
آب خوردن که درست نشد - بابا
افلا این خیابونهای لامصب رودرست
کنید که ما بتونیم خبر مرگمون بریم
سر کار!
به شهر:
وضع پست و تلگراف سوز ناکه!
پست و تلگراف به شهر آفتدر
جلورفته که آدم خیال میکند عقب
رفته!

ضرب المثلهای کشور بزوزن!
هر کی روغن نباتی میخورم پای مصیبتشم میشینه!
ماشین نویس تیل مپل تاج سرمدیر کله؟!
کچل بکچل میگه سرت کره!!
«خدا بخش»
چون که نباشه عقل در عذابه!!
به شتره گفتند چرا... شت پسه گفت خدا نصیب نکنه باد
فتق دارم!
فضول گفت هیزمش تراست بردش جهنم!
...!
وزیر و کیل را نمیتواند ببیند ملت هیچکدام را!
و کیل به سناتور میگه روت سیا. وزیر میگه صلعلی!

بحث علمی:

هو اچگونه جانوری است؟

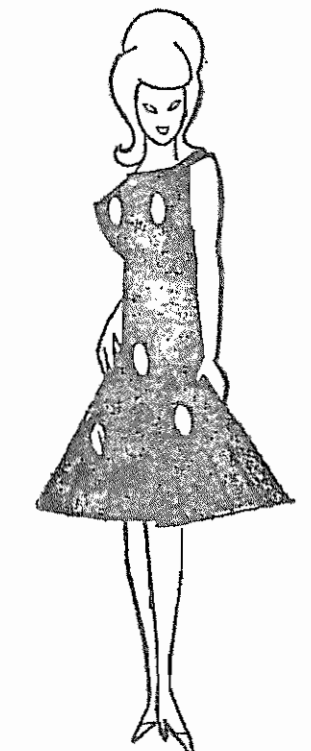
خواص فیزیکی: هوا موجودی است بی‌بو ولی با خاصیت، بی‌رنگ (ولی در بعضی موارد هم پارنگ مثل هوای مرکز شهر) بسیار سبک (و در بعضی موارد هم سنگین!)
خواص شیمیائی: ترکیب شیمیائی هوا در نقاط مختلف فرق میکند اگر بخواهیم هوای تهران را حساب کنیم ممکن است صد و پنجاه درصد! مواد زائد از قبیل دود گاز و تیل شرکت زائد و سایر کثافت‌های دیگر داشته باشد و اگر بپسینه کسی برود و بیرون بیاید ممکن است تمیز تر هم بشود!

اقسام هوا: هوا بر چند قسم است اول هوایی که شرح آن گذشت دوم - هوایی که گاهی اوقات «پس» میشود! مثلاً در یک ویلای مدرن کنار دریا یا اینکه هوا کاملاً خوب است فلان کله‌کنده به فلان کنده میگوید: بزنجاک سوئیس که هوا پسه!

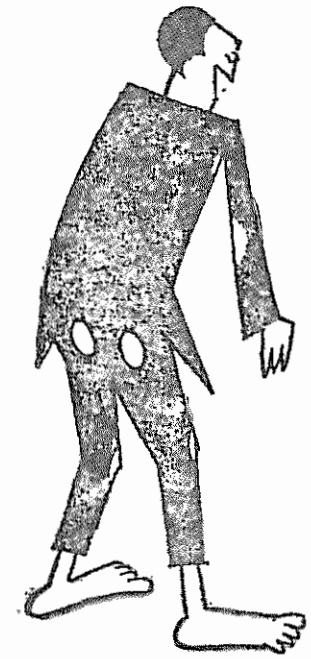
سوم - هوایی که در بعضی کتابها بنام «آب و هوا» هم آمده و آنهم با هوای معمولی فرق دارد مثلاً از نظر یک ژیکولو اگر از آسمان سنگ هم بیارد باز آب و هوای نادری بسیار خوب است! هوای دیگری هم هست که مثلاً وقتی کسی میخواهد وارد معرکهای شود و جرأت نمیکند رفیقش باو میگوید: «برو جلو من هواتو دارم!» که البته بنده هنوز از معنی آن سرتیورده‌ام!
موارد استعمال: هوا بسیار موجودی است ویتامینه! و بسیار خوش خوراک مخصوصاً اگر با دود بنز یا چیز دیگری هم قاطی شده باشد که تگو و نهرس! بواسطه همین خاصیت، قاطبه اهالی، علاقه زیادی بخوردن هوا بعنوان شام و ناهار دارند!

هواشناسها هم کسانی هستند که با ابری و آفتابی و بارانی کردن هوا (راست یادروغ) نان میخورند و بالاخره هوا مشکل کشای آدمهای کم حرف است و نفر وقتی هنگام صحبت بی‌سوژنی گرفتار میشوند (فقط ما میدونیم چه درد بدی است!) از وضع هوا بایکدیگر صحبت می‌کنند و این همان کاری است که من امروز کردم و از بی سوژگی دست بدامن هوا شدم!
«کیمیایر»

برای اطلاع عرض میشود
اقتصادیون توفیق پس از تجزیه و تحلیل فرمایشات رئیس بانک مرکزی دایر بر اینکه «سرمایه گذاری خارجی در ایران بطرز وحشتناکی تمیز کرده» باین نتیجه رسیده‌اند که حضرات خارجی آن نتیجه‌ای را که از سرمایه‌گذاری خود انتظار داشتند با پیدایش چاه‌های جو رو جو نفت بدست آورده و دیگر موردی برای «گذاشتن!» چنین سرمایه‌ای نمی بینند!



مندی آنها



و... مندی ما!

«در اروپا لباسهای تابستانی سوراخ دارم شده است»
جراید

تذکر وپوزش

بدینوسیله از کلیه صاحبان کارخانه‌های قرقره‌سازی - فرزه سازی - جقجه سازی - نیلیک‌سازی - سوت‌سوت‌سازی که موفق نشدند در سفر اخیر خانم جینالولو بریجیدا بایران، ایشان را برای تبلیغ بکارخانه‌های خودشان بکشند، پوزش طلبیده و خاطر نشان می‌سازد که برای رفع دلتنگی آقایان، بزودی چند نفر از زبده ترین ستاره‌ها را بایران دعوت خواهد کرد که از آنجمله اند: ب. ب. و. ک. ک. و غیره. خواهشمند است برای «رزرو» وقت و ترتیب معامله مرضی‌الطرفین همه روزه با ستودیوی «بی.دی.وی.کی.فیلم» واقع در خیابان «نخت جمشید» مراجعه فرمائید.

غفلت موجب پشیمانی است



دینام!

پوست خودم نمی‌کنجیدم، چون بالاخره ساندویچ را خریده بودم هم‌چنین که وارد اطاق شدم گفتم بچه‌ها مژده! براتون ساندویچ آوردم - دو سه نفری بسته ۱۰ از دستم گرفتند و با حرص و ولع آنرا باز کردند و در یک چشم بهم زدن روی قالی پر از «سریش» شد!!! ایندفعه دگر تنها من مقصر نبودم و پادوی کا کاهم کمک کرده بود چون این دسته گل را او بآب داده بود یعنی پاکت پراز «سریش» را که برای چسباندن لفاف روزنامه‌ها خریده بود و درست عین پاکت ساندویچ مخلصتون بود کنار هم گذاشته بود من هم از شدت کیچی و حواس برتی‌عوضی برداشته بودم.

اگر هنوز هم نفهمیده‌اید که من چقدر کج هستم این بك نکته را اضافه می‌کنم که اصلاً قرار بوده که من در باره زمزمه انتخابات و مذاکرات نفت شعر بیافم و حالا که چند صد صحنه سیاه کردم تازه می‌بینم که داستان نوشته‌ام. حتماً شما هم پیش خود تن فکر می‌کنید دل و جرات نداشته‌ام که از چیزهای گفتنی بگویم..... نه بابا، همه چیز همیشه نوشت، کسی چیزی نمی‌گفت فقط عیش اینه که من خیلی کیچم، خلا...

کیج!!!

فی نیا

پولش را دادم ولی بدون گرفتن دوا، بخانه رفتم، فردای آنروز که بداروخانه‌چی مراجعه کردم زیر بار نرفتم. بالاخره برای بار دوم يك اسکناس بیست تومنی مایه رفتم و دوا را محکم توی دستم نگاه داشتم که فراموش نشود و با عجله بمنزل بر گشتم - زره توی منزل یادم افتاد که بقیه پولم را نگرفته‌ام و سرزا رفته است. البته این تأثیر دومش بود. گفتم اینها همه قبل از خوردن دوا بوده، مسخره بازی را کنار بگذار بگو ببینم از خوردن دوا چه نتیجه‌ای گرفته‌ای؟ گفتم: به... خدا پدر تو بیمار مرزه! اگر من انقدر حواسم جمع بود که یادم بماند و دوا را بخورم دیگر چرا دکتر میرفتم!! البته این دوست ما کیچه و داستان بالا را هم همانطور که نقل کردم واقعاً از خودش شنیدم و اگر هم دروغ گفته باشد، اون دنیا جواله‌اش با عیسوز و عقرب جراهه است ولی مخلصتون همونطور که اول اشاره کردم، حساب کارش از «کیچی گذشته» به «خیلی کیچی» رسیده.



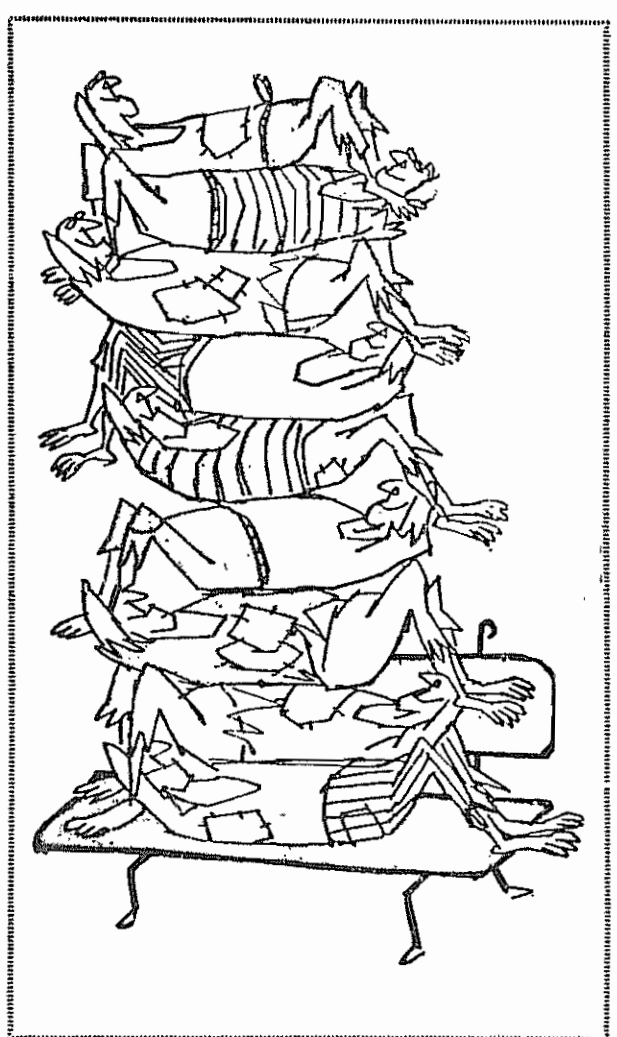
باساعت توی حوض و حمام رفته‌ام و چند مرتبه کراواتم را اول روی گردن لختم بسته‌ام و بعد پیراهن را روی آن پوشیده‌ام - چقدر در حالیکه عینک روی چشمم بوده، زیر میزو قفسه و داخل سطل خاک کروه و قفس مرغ‌ها را دنبال عینکم گشتم. چون میدانم شما علاوه بر اینکه نمی‌خندید، متأثر هم میشوید! بدبختی اینجاست که این مرض دوا درمان هم ندارد. رفیق همکارمان آقای «بزمچه» سال گذشته مدتی بمرض من مبتلا شد، البته کمال‌همنشین دراوت‌این کرده بود (و مخلصتون بعد از مدت‌ها جستجو و تحقیق دگر خوبی برایش پیدا کرده و باهم بسراغ دگر رفتیم دگر مقداری قفس باو داد که روزی سه عدد بخورد، بعد از چند روز برای اینکه از معجزه دگری که باو معرفی کرده بودم باخبر شوم از او پرسیدم: دواها تأثیر داشت؟ گفت: والله اولین تأثیرش این بود که وقتی میخواستم دوا را از داروخانه بخرم

اگر کیچی نشانه نویسنده‌گی باشد من از اون وقتیکه بدینا آدمم نویسنده بودم، نویسنده که سه‌پله نایفه بودم. مادرم تعریف میکند که يك ماه دیر تر از وقت معمول بدینا آدم و بعد معلوم شده که این يك ماه آخری راهمونجا کیج کیچی میخوردم و خودم هم یادم نبوده که باید باین دنیا بیام.

بهر حال حساب کار من از کیچی گذشته بلکه خیلی کیج هستم نمیدانم معنی این جمله را فهمیدید یا خیر؟ اگر نفهمیدید معلوم میشه شما هم «خیلی کیج» هستید و من می‌خواهم عرض کنم که مثل شما هستم!

اگر داستان هر يك از کیچی‌هایم را برای شما بنویسم مثنوی هفتاد بلکه هفتاد هزار من میشه ولی باور فرمائید از حالا بعد هر چه بسم مبارکتان میرسد هوش حقیقت‌داره: نمی‌خوام براتون با تاریخ و دلیل و مدرک بنویسم که چند مرتبه

مشکل مسکن بزودی حل خواهد شد - صدراعظم



حل مشکل مسکن!

حالا از خودم براتون بگم!! مدتی بود بچه‌ها هوس «ساندویچ» کرده بودند و من هر روز بوالده آقا مصطفی می‌گفتم غذا درست نکنند و مثل خانم خانمها بنشینند تا من ظهر ساندویچ بخرم و برایشان بیاورم نمیدانم این ماجرا چند روز تکرار شد، ولی قدر مسلم اینه که دوسه خروار فحش از بچه‌ها و بزرگها نوش جان کردم چون هر روز صبح این قول را میدادم و هر روز ظهر دست حالی بمنزل بر میگشتم و هم‌چنین که دستم را روی زنگ در می‌گذاشتم یادم می‌افتاد که: ای دل غافل... ساندویچ یادم رفته!

يك روز صبح برای انجام کاری بدقتی یکی از رفقا رفتم. و در آنجا مقداری یاد داشت برای يك سلسله اخبار تهیه کردم، بعد بدقت روزنامه توفیق آمدم. مقداری کار داشتم انجام دادم و برای دیدن یکی دیگر از رفقا که دفتر کارش نزد يك بهارستان است رفتم - وقتیکه بدقت رفیقمان وارد شدم دیدم قلم خود نویسم نیست. خواستم تلفناً سوآل کنم. نمره تلفن دوستم و بدقت روزنامه توفیق هر دو را فراموش کرده بودم، به «۰۸» متوسل شدم، مدت نیم ساعت نمره گرفتم جواب نداد (نمیدانم مادموازل باچه کسی مشغول راز و نیاز بود که ول نمی‌کرد) البته... که از رفقا... که...

توفیق روزگار است و استقلال بهیچ ضرب و دستم و جمعیت بستگی ندارد، نقل و قیاس بر طایب در جلاله، لایه و تو زعفر برین زکراف ممنوع است

«عاملین فروش قندوشکر هم مردم اجحاف میکنند و قندوشکر را بقیمت گرانتری میفروشند» جرابد



پیش نماز ... و ... پس نماز!